ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين

بفضل خلاق زمان مرتب کتاب سلطان الاولیاء الواصلین برہان الاصفیاء الکاملین
شیخ الشیوخ محبوب بارگاہ قادر قوی حضرت مولانا نظام الدین محمد نصار لکھنوی قدس سرہ موسوم

مناقب رزاقیہ

۱۳۲۱

بتصحیح مقبول بارگاہ خلاقی حضرت حافظ سید شاہ غلام جیلانی رزاقی تصحیح برادر صغیر
مہر سپہر سیادت مستفید جناب حافظ سید شاہ خورشید احمد باہتمام خاکسار محمد عبداللہ تاجر کتب لکھنو

در مطبع مجتبائی لکھنو مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الصمد الرزاق للارواح والاشباح الخلاق للموجودات جميعًا بالحكمة البالغة البارعة والصلوة والسلام على سيد العالم بالتخلق بالاخلاق الالٰهية الشريفة البالغة افضل الرسل والانبياء بما لا يكتنهه الا عالم الغيب والشهادة وعلى مقتفيه من الآل والاصحاب ولى السعادة وعلى من تبعهم بالاحسان بالمعرفة والعبادة وبعد فيقول تراب اقدام الفئة القادرية كثرهم الله تعالى وعز وجل بالتجلي الحق تعالى على قلوب الاولياء وترقى العرفاء الاصفياء نظام الدين محمد بن قطب العلماء ومركز دائرة المعارف الربانية والاسرار الالٰهية قطب الدين السهالوي مولدًا والانصاري محتدًا انه اذ قد صعد معارج العبودة وسعد جده بتحصيل الفناء للشيخ قدوة الاولياء وعمدة العرفاء حاوي المعارف الالٰهية جامع الاسرار الربانية قطب الوقت السيد عبد الرزاق مد الله تعالى ظله الظليل على الخلائق الخلاف اناخ مطى عزيمته على سواهرة ان يكتب بعض احواله الجليلة فصمم العزم وعلى الله التكلان وهو الموفق ويرجو ان يهديه الله تعالى ببركة صحبته العلية الى ما ابتدى وان تكون هذه الرسالة

ذخرا و اجرا له الیوم القرار	فیا رب بالخل الحبیب محمد	نبیک و هو السید المتواضع
انلنا مع الاحباب و تیک التی	الیها قلوب الاولیاء تسارع	فبابک مقصود و فضلک زائد
وجودک موجود و عفوک واسع		

الهی افض علی انوار عطوفة الشیخ الاجل افاضة بعد افاضة واکرمنی بتلالؤ لآلی فیضه تلالؤا بعد تلالؤ واحینی والقلب فی ذکره وارثنی فی الوقت الموعود والروح یقظان بمطالعة جماله واحشرنی والسریرة تحیی بمشاهدة ذاته وادخلنی فی الدارین فی زمرة احبائه اعلم وفقک الله تعالی خیرا ان محاسن شیخنا الکامل غیر عدیدة ومناقبه غیر محصورة وکرامات وی لاتحصی ست ومقالات وی از اکتناه بیرون ست پس بنده درگاه که کمترین از خدمه جناب پاک ست وشمه از مذاق اولیاء الله تعالی که مشامش بهره ور شده است دور ترست از اندازه واحصای مدارج وعطیات الهی وموهبات ربانی نامتناهی که وهاب مطلق بقلب حضرت شیخ قدس سره الاصفی روزی نموده بفضل وکمال کرمه تراچنانکه توئی هر نظر کجا بیند مه بقدر بینش خود هر کسی کند ادراک لکن بقدر طاقت خود واحصای انچه دیده واز زبان مبارک شنیده واز یاران معتمدین دریافته درین اوراق بتحریر می آرد والله الهادی الی سبیل الرشاد وهو المثبت لاقدام عباده علی مایلیق والمبعد عما لایلیق واعلم ایها الطالب لشائق الی جناب الحق تعالی واحبابه رضوان الله تعالی علیهم سمیتها مناقب رزاقیه ورتبتها علی خمسة وصول لیسهل علیک الاستخراج

وصل اول در بیان نسب وحلیه مبارک ووطن واحوال وفات وسلسله انتساب در طریقه صافیه

وصل دوم در نبذی از احوال اخلاق وارادت کشف معارف واقوال دال بر محبت الهی

وصل سیوم در بیان نبذی از انکه بهتف هاتف غیب لسان بروی تجلی یافت

از قصیر باشد و اسمر اللون یعنی گندمی که مائل به بیاض بیشتر باشد و چشم مبارک مناسب بود و هرگز اثری از صفرت نبود و سواد اللون معجب و در آخر سن بسبب ریاضت که مورث گرمی دماغ باشد یک چشم جانب یمین رفته اثنینیت از میان رفته راه خود گرفت و بینی مبارک بلند و طویل آیند طبع داشت یعنی متوسط و دندان مبارک کلان بود متلاصق و قدر فرج میان دندانها از خاطر رفته و لحیه مبارک طویل مشروع و کثیف مطبوع واندکی از موها سیاه و جمله وی سفید نورانی و سن شریف وی قریب نود ظاهر او کم بود قد لقی الله تعالی یوم الاربعاء السادس من شوال من السنة السادس والثلثین بعد الالف والمائة من سنین الهجریة المقدسة دفن بروضة فی مشرق القریة بالسه قریبة منها جیدا و آن روضه الحال نهایت دلپذیر است و عشاق الهی را سکون بسیاری بخشند و شاغل باذکار ظاهریه و باطنیه را چسپیدگی و یکسوئی در ذکر حبیب بسیار میدهد زیارت گاه جمله خلق آن نواحی بزرگ و کوچک است و کاتب الحروف در وقت ارتحال حاضر نبود بروز دوم رسیده از مردم که حاضر بودند و معتمد علیهم هستند شنیده که پیش از لقاء از مرض نفخ شکم و قولنج مبتلا شد بعد از ان مرتفع شد و از ابتدای مرض تا وقت لقاء حق هیچگونه در حواس و عقل تفاوت راه نیافته و بعضی از حضار گفتند که این وقت کلمهٔ شهادت بست فرمود که این خود نقش دل ست کی ازین غفول خواهد شد آن حاضر گفت باین من هم موقنم لیکن از بهر این بعرض میرسانم که همه اعضا دران باشند که مخلوق شدند برای آن پیش بان در کار خود باشد هرچند مدار کار بروی نیست پس بر زبان راند کلمهٔ تامه را و آن عزیز هم گفت حضرت ارشاد فرمایند که بعد از ارتحال ما چه کنیم ظاهر الفظ فرمود که از ساخت عمارت در مرقد از گنبد و مسجد و صومعهای زیاد می پرسد فرمود ازین امور از من مشورت نطلبید بعد از ارتحال همه کس بسعی خود مختار

وصل چهارم در بندی از واردات منام والهامات در یقظه بدون سمع آواز هاتف والهامات از جهت ارواح اولیا ظاهر شده وصل پنجم در بندی از کرامات وخرق عادات که متضمن بعض تاثیرات بر اصحاب ست وصل اول بدانکه نسب حضرت شیخ قطب وقت شیخ الاسلام مرشد المسلمین شیخ عبد الرزاق قدس سره الاصفی وهدانا بقسطه الاوفی بسید عالم صلوات الله علیه وعلی آله الطاهرین می پیوندد وجد کلان بزرگوار شان برد الله مضجعه از بدخشان در هند آمده وبه پیش امرای هند وقاری کلی داشت ازین راه افواج قاهره همراه داشت وهنود مرتده را بحکم اضرب اعناق الکفرة وجاهد الکفار اخراج نموده متصرف بر خطهٔ آنها شد ورواج اسلام بوی قوت گرفت وبعد چندی از ایام حفید آن بزرگ در موضع محمود آباد از نواحی دریاباد که قصبه ایست از اعمال اوده سکونت گرفته وبسبب حرج مرج که راه یافت آن خطه بدست دیگری رفت وحضرت شیخ الاصفی قدس سره الاصفی در قریه بانسه که خانهٔ جد مادری در انجاست در خانهٔ جد مادری خود توطن گرفت وایام طفولیت وخوردسالی از اکتساب آشنائی از حروف وخط آشنائی نگرفت الا آنکه دران هنگام قرآن مجید را خوانده وازلسان پارسی گرفت چنانچه عادت هندست که طفلان را از لسان مسطور معتاد می کنند اولاً بالفاظ حرف ونقوش خطیه وبعد از اعتیاد بفهم دلالت نقوش بر الفاظ خود وطرق دلالت بر معانیش آشنا می کنانند وحضرت قدس سره الاصفی بمرتبهٔ تامه که مقصود از تعوید با مانوس نشده ویا فی الجمله شناسائی یافته باشد بعد از آن این تعلیم وتعلم از میان رفت قبل از حصول ملکه بعالم نسیان رفته باشد وبالفعل از دلالت نقوش عربیه وفارسیه مناسبت یافته نشده حلیهٔ مبارک حضرت شیخ قدس سره الاصفی طویل قامت بود نه بافراط بلکه بطولیکه در حلیهٔ مبارک حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم وعلی آله الکرام الطاهرین یعنی از قد و متوسط که طویل

آن عزیز گفت از سیرت جلیه و جبلت بهیه که تجرید و تفرید باشد آگهم که ازین چیزها رغبت و رضا نیست ولیکن از اینصا بصاحبزادهٔ والا میان صاحب میان غلام دوست محمد سلمه الله تعالی ورقاه الی مدارج الکمال و میان منگری سلمه الله تعالی که برادر علاتی میان غلام دوست محمد می شوند بامریکه بذهن والا اصوب باشد فرمودا اینها هر دو برادرند و فلانه یعنی مادر میان منگری مادر ایشان ست یعنی بایکدیگر معاشرت دارند و صاحبزادهٔ والا مادر برادر خورد را مادر خود پندارند و همچنین واقع شد صاحبزادهٔ والا شفقت بحال برادر خورد چنان نمودند که بکلانها همچنین نه بینند همچی معاشرت فرمودند که هادی مطلق و حبیب خاتم مرسلان سید عالم صلوات الله تعالی علیه و علی آله الطاهرین و مقتفیان باثار نبوی راضی بآن هست سلمهما الله تعالی بعد ازان آن عزیز مخلص صادق بجناب حضرت اعلی الله درجته فی العلیین باز بعرض رسانند که در حق صاحبزادهٔ والا چیزی فرمایند فرمودند استقامت نمایند و هرگز قصد تحصیل معاش بجانب امرا و عمال نکنند همه خوب خواهد شد و انچه از پیر دستگیر خود بمن رسیده بوی نموده ام بوی مشغول باشد انشاء الله تعالی نافع خواهد شد و مرضی حق تعالی خواهد شد بلکه بهمه یاران طالب حق تعالی بگویند که هر انچه بآنها ارشاد یافته بجد و جهد کوشند فیض الهی خواهد شد انشاء الله تعالی بعد ازان آن مخلص صادق بعرض رسانند که وجه گذران ندارند چگونه استقامت نمایند فرمود که من کنجی در خانه نشسته چیزی مدد معاش نداشته بودم و رزاق مطلق رزق رساند بطوریکه از دیگران مواسات کرده شد این چند کلمات درمیان آمد بعد ازان متوجه بجناب رب خود شد و بعد ساعتی ملاقی بحق شد قدس سره العزیز حق تعالی از برکات وی ما مریدان را بهره مند گرداند قدس الله سره الاصفی و بدانا بالقسط الاوفی و هم شنیده شد که بعض اذکار ارشاد فرمود که از ورد وی بسط رزق و وجه معاش

شود و حضرت قدس سره الاصفی در طریقهٔ قادری بود و حضرت بیعت بجناب قدوهٔ عشاق
واصلان بحق مستغرق بجناب احد مطلق سباح بحر حقیقت و سیار راه طریقت قطب وقت میر
سید عبدالصمد مدظله العالی خدا نما نمود و مزار مبارک وی در احمد آباد گجرات یزار و یتبرک به و وی
بجناب شاه شیخ اسلام هدایت الله خدا نما قادری بیعت کرده و اجازت گرفت ظاهراً در خطهٔ
عرب مدفون است و وی بجناب شیخ المشائخ الکبار عارف کامل قدوهٔ موحدان واصلان شاه حسین
خدا نما قدس سره در برهان پور مرقد مبارک دارد یزار و یتبرک به و وی بشیخ اسلام قطب وقت
شاه امان الله امانی رحمه الله تعالی و وی بشیخ الاسلام شاه ابراهیم بهکهری می پیوندد و وی
بشیخ اسلام شاه ابراهیم ملتانی و وی بشیخ اسلام میران سید بخش فرید بهکهری و وی بشیخ اسلام
شاه جلال و وی بشیخ اسلام سید محمد و وی بشیخ اسلام شیخ بهاء الدین و وی بشیخ اسلام شیخ ابو العباس
و وی بشیخ اسلام سید حسن قادری و وی بشیخ الاسلام شیخ موسی قادری و وی بشیخ اسلام
سید علی قادری و وی بشیخ اسلام میر سید احمد برادر سید محمد بغدادی و وی بشیخ اسلام سید محمد
بن ابی صالح قادری و وی بشیخ اسلام میر سید عبدالرزاق خلف صدق حضرت قطب الاقطاب
غوث اعظم حضرت پیر دستگیر سید محی الدین عبدالقادر جیلی و وی بشیخ اسلام به پدر بزرگوار قطب
الاقطاب غوث اعظم محبوب ربانی حبیب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلی قدس سره و وی بشیخ الاسلام
شیخ ابو سعید مبارک مخزومی و وی بشیخ اسلام شیخ ابو الحسن علی هکاری و وی
بشیخ الاسلام شیخ ابو الفرح طرسوسی و وی بشیخ اسلام شیخ عبد العزیز
یمنی و وی بشیخ اسلام شیخ ابو بکر شبلی و وی بشیخ اسلام سید طائفه جنید
بغدادی و وی بشیخ اسلام خال خود شیخ سری سقطی و وی بشیخ اسلام شیخ
معروف کرخی و وی بشیخ اسلام شیخ داود طائی و وی بشیخ اسلام شیخ حبیب عجمی

و وی بشیخ الاسلام تاج محدثین و فقها و عرفا شیخ حسن بصری قدس الله تعالی اسرارهم و بارک
فی اخلافهم و وی بامیر المومنین سید الاولیاء صاحب رسول الله ذو الید الطولی فی المآثر
والمناقب شعر لایدرک الواصف المطری خصائصه وان یک سابقاً فی کل ما وصفا
اسد الله الغالب مظهر العجائب والغرائب علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و لله
درمن قال ع واوضح بالتاویل ماکان مشکلا علیٌّ بعلم ناله بوصیه علیه السلام و علی آله
و وی بسید الانبیاء والمرسلین خاتم النبوة رحمة للعالمین محمد مصطفی صلوات الله تعالی
علیه و علی آله و اصحابه الکرام و بادیه الهادی المطلق جلّ و علا و بطریق حضرت
خواجه معروف بامام معصوم سید الاتقیاء العرفاء بالله تعالی و اسراره کما یحبّ و یرضی
حضرت امام علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه و وی به پدر بزرگوار حضرت امام موسی کاظم
رضی الله تعالی عنه و وی به پدر بزرگوار حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه
و وی به پدر بزرگوار حضرت امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه و وی به پدر بزرگوار حضرت
امام علی زین العابدین رضی الله تعالی عنه و وی به پدر بزرگوار سید شهدا قرة عین
سیدة النساء فاطمه زهرا ابن امیر المومنین و سید الانبیاء والمرسلین حضرت امام حسین رضی
الله تعالی عنه و وی به پدر بزرگوار حضرت امیر المومنین صاحب رسول الله صلی الله علیه و
علی آله و اصحابه و سلم و بطریق روحانیت که وی را طریق اویسیه می گویند اجازت از
جانب خواجه بزرگ حضرت خواجه معین الدین چشتی رضی الله تعالی عنه چنانچه در قصبه
موهان بتقریبی نزول فرموده و مردم آنجا عقیدت بسیار دارند و اکثری از سادات
وغیره عقد بیعت دارند شخصی تمنّی مبایعت نمود و بعرض رساند قبول فرموده آن
مرید صادق گفت من گرویدگی بجناب خاندان چشت دارم هرچند همه خانوادها برحق اند

و بزرگند لیکن عقیدت باین خانواده گرفته پس آنحضرت فی الجمله سکوت فرموده گفتند که بحضرت
خواجهٔ بزرگ ملاقات معنوی شد اجازت فرمود پس آن شخص مرید در طریقهٔ چشت شد و شجره که و آداب مشائخ
کرام بنوشت آن پیر بمرید مسترست نویسانده باین طریق که الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه فقیر عبدالرزاق
بتو دارد و الٰهی بحرمت راز و نیاز یکه خواجهٔ بزرگ شیخ الاسلام خواجه معین الدین چشتی رضی الله تعالی
عنه بتو دارد و الی آخره و بر همین اعتبار اگر طریق چشتی شمارند دور نخواهد بود که در قصبهٔ ردولی
نزول فرموده بود مردم ارادهٔ بیعت آوردند حضرت قدس سره در خطره آوردند که این قصبه
ولایت شیخ احمد عبدالحق ست رضی الله تعالی و مزار مبارک دران قصبه است بنا بر آن بیعت کی
فی الحال لقای معنوی بروح مبارک شان شد آثار اجازت در رضا لائح شدن گرفت

وصل دویم حضرت قدس سره العزیز در ایام طفولیت بقصبهٔ ردولی متوجه شد ظاهرا
بهر تحصیل علم همراه یک خادم معاون ظاهرا پدر بزرگوار همراه کرده بود در اثنای راه ماندگی
گرفت در جائی نشست و خادم گفت که درین نواحی دهی ست که بعضی اقارب من درانجا
می باشند شما درانجا باشید من بآن ده میروم از اقارب خود ملاقات نموده چیزی برای
خورش می آرم و رفت چندی توقف شد چون ایام خرد سالی بود از تنهائی در راه غریب
غمگین شدن گرفت درین اثنا درویشی حسن البهجة و بهی اللهجة نامش عنایت الله بود پیدا
شد گفت سبب گریستن چیست آن بیچاره آنچه طاری بود گفت درویش فرمود مقصد کجاست گفت
ردولی گفت با ما بیا خواهم رساند برفاقتش قصد مقصد نمود آن درویش فرمود که در دست
کتاب چیست گفت یوسف زلیخا یعنی نظم ملا عبدالرحمن جامی رحمه الله تعالی در قصهٔ حضرت
یوسف علیه السلام و علی نبینا و آله و زلیخا رحمها الله تعالی گفت ترا چه کار ازینکه یوسف چه
حال بود و زلیخا چه حال داشت القصه در نواحی ردولی رسیدند و در سایهٔ درختی نزول

آوردند چون وقت مغرب رسید نماز گذارد و تا عشا مشغول برب خود شد حضرت شیخ میفرمایند
چنان متوجه بجناب ودود حق بود که از خود غائب شد محض نوری مُضی ماند دیگر یاد دارم
که فرمود که مطابق قامت مبارک وی بود و عزیزی دیگر از یاران حضرت قدس سره
العزیز می گفت که شنیده که بآسمان ملاصق بود حالت بر حضرت قدس سره العزیز متغیر شد
و ترس و خوف لاحق شدن گرفت پس برخاست بفاصله چند قدم از انجا نشست
بعد ازان آن نور کم شدن گرفت تا اینکه صورت شخصیه جسمیه پیدا شد پس حضرت قدس سره
العزیز نزدیک وی آمد و درویش آب طلبید دران نواحی حوضی بود از انجا آورده چیزی
دران حل نمود و خورد و بقیه را بحضرت عطا نمود بمجرد خوردن وی حال متغیر شد و از همه انگیات
دل سرد گشت پس گفت مارا همراه خود گیر گفت تو خرد سالی ابوین تو در رنجش خواهند شد
چه طور همراه برم پس ازان مردم که دران نواحی بود طعام آوردند بحضرت اجازت خوردن
نمود حضرت فرمود شما هم بخورید گفت اگر پُر کردن روده ها می خواستم چرا نزول بیرون شهر
می کردم و نخورد و ایام ابتدای سرما بود پوشش خود بحضرت داد و حضرت پوشیده خسپید
چون بآخر شب بیدار شد نه درویش ست و نه پوشش پوشش خود را گرفته راهی شد
بنده از حضرت قدس سره العزیز پرسیدم که حالا آن درویش کجاست فرمود والله اعلم
بعد لمحه گفت که در خطهٔ عرب فوت کرد علیه الرحمة چون روز هویدا شد آن رفیق که از راه
جدا شده بود آمد همراه وی شد مراجعت بخانه نمود چندی می گذاشت چون ایام بتکلیف رسید
از عوائق زمان از اشتغال بکتاب ماند و چون وجه اسباب معاش در ضیق بود قصد
نوکری کرده جا بجا نوکری می کرد و از علوفه بحاجت ضروریه خود و حوائج من یحب علیه فیها
می پرداخت و سخا بسیار داشت هرچه در وجه علوفه می یافت از برخی ازان بحوائج میپرداخت

وازبرخی ازان نقیصه را مواسات میکرد بلکه ازبیشتر مواسات می کرد وهمچنین میگذرانید وحشتی
بارش داشت هرگز نمی ترسید مماثل وی کمیاب بود در نواحی دکن پیش عاملی از عمال پادشاهی
نوکر بود روزی پیش وی با دیگر نوکران از سپاه نشسته بود یکی از اهل قلم وی گفت که
اینقدر سپاه نشسته کسی نیست که از فلان متمرد زر برآرد شخصی که تهور داشت گفت
که من میروم و وی را می آرم و برخاست و گفت سید عبد الرزاق رفیق میشوی گفت
میشوم هر دو برخاستند و پیش آن متمرد نشستند و گلوش گرفتند و سلاحی که داشت
از پیش وی گرفته در گلوش ملصق ساختند آن متمرد مضطرب شد سپاه وی گرداگرد
میگردیدند لیکن جرأت نمی یافتند و آن زمیندار متمرد گفت شما ها دور شوید مارا می کشند
پس آمدن شما ها لا ینفع ست پس تمامه زر را کفیل داد اهل قلم آن عامل آمدند در انچه
نقصان خواطر آنها بود کردند پس ایشان فرمودند حالا هیچ وجه شبهه در رسید زر نیست
بگذاریم بگذاشتند و از وی شدند و گفتند که ما یان میرویم در سپاه شما هر کسی فراخیه تو شجاعت
داشته باشد هر چند ما یان دو تن هستیم و حضرت نبی فرمود که هرگز درانوقت بیم و بیمی
بوجهی نبود کسی قوت و قدرت نیافت و همچنین حوادث بسیار ست و تواضع بسیار
داشت و فقرا از هر قسم در دایرهٔ خانقاه نزول میکردند و از ضروریات از طعام و غیره فقیر
می شدند و چند روز اقامت می کردند روز اول بود هر روز مهمان بودند ازین سبب
مقروض بسیار شد اگر فقرا بست و پنجاه و یا زیاده می آمدند غله مهیا نمیشد با اسباب
پختن هر قدر که می طلبیدند می یافتند اکثری از انها قوم ملامتیه هستند که مرتکب خلاف
شرع سخنهای لاطائل میگفتند هرگز چیزی نمی گفت و پاداش نمیداد و بوقت مناسب
برفق و لین نصیحت می کرد بعضی از انها درانوقت متندم شدند و در عالم نوکری در بلده

احمد آباد گجرات بود شخصی گفت که درانجا درویشی ست که مردم در حق حسن ظن دارند و خدانما
میگویند بوی رسیم و بیعت بوی کنیم گفت بسیار خوب لقد استمعت از دعوت پس پیش حضرت
قطب قدوهٔ عرفا حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة رسیدند و در خواست بیعت نمود
قبول فرمود و آنرا از کار ارشاد فرمود در گجرات چند ماه ظاهرا از چار [illegible] زیاده نباشد
اقامت داشتند و چند ساعت در شب و یا روز از سعادت لقای خجسته شیخ بزرگوار خود
بهره مند میشد بعد ازان بمقام میرفت و در آخر شب بذکر مشغول می بود و در روز از
خلق کنار میگرفت شخصی بجناب حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة بعرض رساند که سید
عبد الرزاق را بخلوت و چله امر فرما فرمود چلهٔ وی بر پشت اسپ ست تا چون میر صاحب
قدس سره العزیز واقف بسر قدر بود و زبان مبارک را تاثیر قوی ست بعنایت الهی بر پشت
اسپ کشاد کار شد که باولیای کمل در خلوت میشود و آز جناب حضرت میر صاحب قدس
سره العزیز اجازت سیر جانبی شد پس از احمد آباد متوجه سوی دیگر شد چندی در نوکری
و خدمت فقرا گذرانید بعد ازان از روحانیت حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة
اجازت اقامت در وطن و ترک نوکری دریافت بوطن آمد و اقامت گرفت و آز

اخلاق مرضیه شریفه بیدار بودن در شب مگر قلیل و میگفت مردم را مقدار پاس شب
یعنی ربع کفایت دارد و خودش از پاس شب کمتر می خسپید مگر اینکه عارضی پیدا آید
و یاران را موکد به بیداری می شد و از طلبهٔ حق کسی که بسیاری خسپید راضی نمی شد
و سوگند می ساخت که بشب چیزی نخورند و در روز اندک تا احیای لیل و ذکر که صورت
بخلو معده می گیرد نیک صورت یابد و خودش سیر نمی خورد و هر وقتیکه میخورد گرسنگی باقی
داشت اگر آنقدر باز خورد جایش بود بلکه اگر زیاده ازان خورد جایش هم داشت

و در رمضان مبارک روزه تاکید می فرمود و در تقلیل طعام در وقت افطار مبالغه داشت و منع
از طعام در شب آنها را بود که تقلیل طعام بعد از افطار چنانچه باید نمیکردند و از **اخلاق**
مرضیه آن بود که اگر فقرا که ظاهر سیمای آنها عشق الهی ست مهمان می شد طعام ما بین
یدین حق می نهاد و مخلّی بالطبع می کرد مبالغه در خوردن نمی کرد و می گفت هرگاه درویش ست
و سیمای وی سیمای طالب حق ست تعالی بسیار خوردن و پر ساختن شکم در حق وی زهر قاتل ست
و کم خوردن تریاق مجرب اگر مبالغه کرده که فلان چیز بخور و یک لقمه دیگر و سیر تا بگفته بنده
بسیار خوردن مشغول باشد پس بوی ضرر عظیم پیدا آید و اگر از ابنای دنیا مهمان میشد شفقت
می فرمود و تاکیدات در خوردن مبالغه می نمود شاید که در مجلس بیگانه شرمش گیرد و گرسنه ماند
و خوف ضرر در حق وی نیست چه تمام شب بی می خسپد و اگر نمی خسپد بچیزها مشغول میباشد که مجموع
نیست و از **اخلاق** مرضیه آن بود که شفقت بر طفلان بسیار می کرد و بمظلومان و از **اخلاق**
مرضیه آن بود که سپارش اهل خصومت پیش قضات وغیره نمیکرد بلکه سپارش در امور دنیاوی
دنیه نمیکرد چنانچه بعض از اقارب وی آمدند درخواست سپارش بقاضی که از مریدان بود
می داشت و جرأت نمی یافت که بعرض رساند از یاران خواست که بعرض رساند خطی حاصل
نماید در این اثنا بودیم که از اندرون آمد و بی تقریب گفت که من سپارش بقاضی نمیکنم
هر چند که جگر گوشه من باشد بعضی از سر واقف نبودند متعجب بودند بعد ساعتی معلوم شد که
فلان شخص درخواست داشت و در ابتدا حاضر و از **اخلاق** مرضیه آن بود که هر جا که نوکری
می کرد اگر خلل فی الجمله در اشتغال باشغال خود می یافت نوکری گذاشته جای دیگر میرفت
و از همه کس احوال خود را پوشیده و کسے که پیش وی نوکری بود مطلع می شد
بر حالش نوکری می گذاشت و علوفه خود می گرفت و هر چند بتواضع در پیش مے آمد

قبول نمی نمود این را واقعات ست از انجمله اینست که پیش سید محمد یوسف که از خلفای شیخ
غلام مجتبی که مشهور بشاه مجاست نوکر بود روزی در مجلس وی بمقام خود نشسته بود دید روی
آمد بوی نگریست و از راه تعجب گفت که هی هی ای باز بر طعمه فرود آمدی شاه یوسف
متوجه شد پس از ان خلوت خواست و طلبید از احوال پرسید اخفا نمود بعد از ان برخاست
و نوکری گذاشت شاه یوسف مبالغه نمودند فرمود مقام نوکری نماند شما بتواضع در پیش
می آیید که نوکران نمی کنند و از اخلاق مرضیه آن بود که در خانه بشب بیدار می بود
و در روز در صحرا که فضا و مد نظر داشته باشد و یا در سایه درخت که مطبوع باشد و یا کنار
جوئی و یا حوضی دور از عمارت و مردم میرفت و در انجا از صبح تا ظهر می بود و وضو ساخته
نماز می گذارد و انوار الهی چنان تابیدن گرفتی که بیانش در قید قلم نمی گنجید از خصایل
مرضیه آن بود که سیر و سفر را دوست میداشت چنانچه از خانه مبارک ببلده لکهنو که دوازده
فرسنگ ست دو بار می آمد و گاهی سه بار و از درویشان همه کس ملاقات می کرد و اگر کلمه
نیک و لطیف می شنید خوشیها میکرد و مسرت تمام لایح می شد چنانچه در سیر اله آباد برهمی
از قوم هنود هند ملاقات کرد و وی مسافر بعالم بقا بود و بطالب خاص خود گفت که چیزی
من میدانم و از تو و از همه یاران پنهان کردم حالا بتو می نمایم اشارت باکسیری نمود که از
بعض اجساد زر میشود آن طالب گفت که من که توسل بتو گرفتم نه بهر این چنین امر دنی بلکه
بهر اسم اعظم الله جل و علا این همت و بارها بر زبان می آورد و سرور بر جبین هویدا می گشت
و کلمه لطیف از هر که می شنید می بسیار حال بر وی متغیر می شد چنانچه شخصی روایت نمود که
شیخ محمدی رحمه الله تعالی بشاه مرتضی سوبتی که شیخ قوم ملامتیه است ملاقات کرد شاه مرتضی
بوی پیاله پر از مسکر شراب بود داد شیخ محمدی ابا نمود شاه مرتضی گفت مصرع

بیان استغنا از نوکری و این بیان مقام اخلاق

خصایل

این نقطه در اصل مسوده مفقود بود فقیر حقیر از دستخط خود تحریر نمود ۱۲ غلام جیلانی

برزبان خمری بدل ذکرِ خدا الله شیخ محمدی گفت مصرع برزبان عطری بدل ذکرِ خدا الله
این حکایت را بیشتر برزبان می آورد و حسن بدیهه جواب شیخ را تحسین می نمود و اینچنین
واقعات را واقعات بسیار ست از احاطهٔ خامه بیرون ست و از ترویج بسیار بسیار
ناخوشی داشت کسی روایت نمود که پیش شیخ پیر محمد سلونی تقریب سرود بود و اشعار
هندیه انشاد می کردند صوفیان بوجد آمدند شیخ محمدی رحمه الله رسید بعد از انکه صوفیان
نشستند شیخ چند آیت بالحان خواند کسی بوجد نه ایستاد شیخ گفت عجب ست از
سماع قرآن برکسی حال متغیر نشد و از اشعار هندیه که مضمونش باین مضمون
بعدی تمام دارد متغیر شدند باین بسیار راضی شد و از عنایت الٰهی بتوجه
پیران بزرگواران چنان حقائق بروی لائح شد که از طوق بیان بیرون ست
و فنا و بقا بالله گویا جبلت داشت و مرتبهٔ جمع الجمع و جمع تفرقه چنانچه بصحابه رضی الله عنهم کُمّل بود
طبیعت گشته بود و از آثار وی در همه اوقات سماع لسان غیب که در لسان این قوم
آواز هاتف می گویند بود خواه متوجه شود یا نشود و ازین راه احصای آن متعذر ست
و در هر ساعت همین بود کرا یارا ے احاطه چون متوجه باین ملهمات نمی شد
محض نظر به محبوب داشت هم یاد نمی داشت بندی ازان که ذهن تذکر نماید
در تحریر می آرد پس بشنو از انجمله اینست که روزی بندهٔ درگاه
و یاران دگر در مجلس حاضر بودیم که فرمود در زمان پیشین پیر دستگیر میر
سید عبدالصمد علیه الرحمة را دیدم که می فرماید که امروز دوشنبه باشد
از سجن حیات دنیا خلاصی یافتم و بلقای حبیب پیوستم و بعض یاران از
گجرات آمده نشان دادند که بروز سه شنبه وصال بود گفت من متحیرم

خمر و بدل
الله
عطر و بدل
وصل سیوم
در هر ساعت و همه اوقات هاتف می شنید
پس احاطهٔ آن متعذر ست
روز
متحیرم

که در کشف خطا رفته باشد و این محض در بیمایه بنده گفتم معاملهٔ اولیا تعبیر پذیرست
فرمود آری معاملهٔ اولیا تاویل پذیرست چنانچه ابراهیم خلیل الله صلوات الله تعالی علیه و علی
نبینا و آله الطاهرین را بود و چون این مجمل بود بنده گفتم که خلیل را علیه الصلوة و علی
نبینا و آله چه طور لاحق شده بود بعض یاران گفتند که آن قصه را سید انی سوال از بهر
چیست گفتم بهر اینکه بزبان مبارک هویدا فرمایند درینصورت مصدق معامله و مکاشفه
دیگران میشود فرمود همین که دنبه را بصورت ابن دید و گفت که خبر رسید بد که در فصوص
و فتوحات مذکورست و پرسید این کدام کتاب ست گفتم این هر دو کتاب از شیخ
ابن عربی قدس سره الشریف ست بدانکه حضرت ابراهیم در خواب دید که پسر خود را
که اسحاق باشد ذبح می کند و بعضے گویند که اسمٰعیل ست علیهما السلام و به پسر این خواب
وانمود پس گفت السمع و الطاعة فَافْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ
چنانچه مشهورست و در قرآن مجید مصرح ست و بذبح پسر متوجه شد و چون خواست
که کارد را بحلقومش رساند بر حلقوم دنبه رساند و کار تمام کرد علمای روایت را اقوال
است در علم تفسیر و اصول فقه مفصل مذکورست و نبذی ازان بنده در فوائد عظمیٰ
و صبح صادق شرح مسلم الثبوت و منار آورده است و شیخ می فرماید که لم یشعر بالتاویل
والرویا یطلب التاویل وانما کان الکبش متمثلاً بصورة ابنه فالامر الذی هو رویا الانبیاء
امر بذبح الکبش الذی هو فداء الابن یعنی ابراهیم علیه السلام تاویل را نه دریافت و رویا
تعبیری طلبد و حال آنکه دنبه متمثل بصورت ابن شده بود و وی دانست این رویا بر
ظاهر خود ست و فی الحقیقت کبش بود که بصورت ابن متصور شده چنانچه علم بصورت
شیر و غیر ذلک پس رویای انبیا که در حکم امر الٰهی ست این رویا امر بذبح دنبه بود که بروے

ظاهر شد بصورت اسحاق و ازین راه ذبح نکرد اسحق را بلکه دنبه را و تفصیلش در شروح
فصوص ست و دفع شبهه طاعنان در کتب دیگرست این موضع باب تفصیل آن نه از
القصه حضرت شیخ قدس سره العزیز هرچند این فرمود که تاویل پذیرست لیکن بر صلوح معامله
خود بتاویل که مذکور شد راضی نشد چه همه خوابها تاویل دیگر ندارند بلکه بعضی از انها بر ظاهر
خود می باشد و خودش جازم بر بقاء ظاهر بود بعد چندی بعض یاران از گجرات آمدند
گفتند که فوت در روز دوشنبه بود و دفن بروز سه شنبه ازین راه مردم میگویند که
سه شنبه باشد چون شنید اطمینان یافت و از انجمله اینست که شنید اِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ
قَوْلًا ثَقِيلًا پس تحری از تردد راه یافت همدرین اثنا بود که لقای معنوی بسید
عبد الصمد علیه الرحمة شد که استفسار نمود فرمود اَمْ تُرِيدُونَ اَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ
بعد ازان هم نوقت و یا وقت دیگر از ارتحال خود آگاهی داد چنانچه گذشت آن نقل
نقل ظاهر همین بود و از انجمله اینست که شریفی از سکنه قصبه بلگرام توبه نمود و بیعت
کرد آن شریف در دل قرآن آهسته میخواند کسی نمیدانست حضرت قدس سره العزیز
فرمود خبر سید ه وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا حضار مجلس متحیر بودند فاحص از شان تردیش
بودند که حضرت فرمود که آن شریف قرآن مجید بوجه نیک خوانده باشد و از انجمله
اینست که بنده در گاه از آزار قرحه مثانه مبتلا بود هرچند این علت از زمان پیشین
بود لیکن دران هنگام استیلا گرفته که رنجش بحدی بود که نطاق عبارت و میدان تحریر از
بیانش تنگ ست آثار ترحم بر آنحضرت قدس سره العزیز لائح شدن گرفت پس گفت
خبر سید ه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
فَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ خوانده بر هردو کف هردو دست دراز کرده چنانچه در حالت

دعا شد اول بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ بعد ازان بسم اللہ الرحمن الرحیم
وانت ارحم الراحمین دمد و بر رو مالد از ذقن تا پیشانی و ازانجا مالیده بر سینه
و زانو و ساق تا هر دو پا دست راست بر ساق راست و دست چپ بر ساق چپ
کشد و دو زانو نشسته بجانب قبله با وضو و یا تیمم انشاء اللہ تعالی صحت خواهد شد ظاهرا
هم فرمود دیگر امراض جسدانیه را دافع ست بلکه در دفع امراض نفسانی را هم و بنده
درگاه عقب هر نماز فرض از فرائض پنجگانه بعد فراغ سنت وی چهل و یک اول در دو
و آخر آنچنان کرده بعنایت الهی ازان شدت غیر متوقع الخفة خلاص یافته قریب
بمزاج قدیم شده الحمد للہ علی ذلک و آثار انجمله انست که در ماه رمضان مبارک
که در ایام گرما بود در هنگام برسات که گرمی دران هنگام در ملک هندوستان زیاده
از حد میشود مریدی از جائی آمده که چند شبانه روز در راه داشت روزه دار آمد و حضرت
صاحب قدس سره العزیز مداح همت وی بودند بنده را نحوی از تحیر پیدا شد چه شیخ
ابن عربی قدس سره در فتوحات میفرمایند که مسافر را روزه ممنوع ست بلکه واجب ست
که افطار نماید و حضرت شیخ قدس سره العزیز مدح بر صوم وی نماید بعرض رسانده که
آیا روزه بهتر ست مسافر را فرمود خبر میدهد که افعال ناشنیعه نیست و گفت معنی این
چیست گفتم آنچه مقصود حضرت ست انست که او در حسن ست ولیکن ترجمه مطابق الفاظ انیست که شنیعه نیست تردد را
یافت گفت که عجب ترجمه است فی الفور گفت که خبر میدهد که روزه قبیحه نیست باز
گفت خبر میدهد که روزه بهترین چیز ست بدانکه حضرت شیخ چون امی بود و بیشتر آیات
و احادیث و نیز زبان عربی دیگر می شنید و نتوانست تکلم وی چنانچه هست و پیوسته
می گفت چه کنم زبان یاری نمید هد و رنه بلغت فصیح می شنوم و چون متعارف

بعض مردم در شنیعه ناشنیده است و شنیده شنیعه هست و تعارف بآن داشت ازین
راه در تعبیر همچنان آورده بنده چون باین مستفید شد جزم نمود که افتا شیخ ابن عربی
قدس سره الاصفی ظاهر القوت علم و نظر بوده باشد چه در اکثر جا در فتوحات میفرماید
ما وجدنا بطریق صحیح ولا بکشف و وجدان **و از انجمله اینست** که شخصی
از طلبه علم ظاهر در حضرت شیخ بانس آمد و از لقای خجسته بهره مند شد و یک دو روز ماند تودیع خواست حضرت شیخ
قدس سره العزیز فرمود امروز بمانند بعرض ساند ضرورتی در پیش آمده که رخصت ماندن نمیدهد حضرت شیخ قدس سره
فرمود که إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا آنچه ضرور دارد شما طالب علمید بگوئید در دل وی ندامت روآوردن گرفت
و گفت معنیش معلوم کردم و رفت تهیه اسباب غسل نمود ظاهرا از خواست ماندن وی همین بود
که بدون غسل نرود **و از انجمله اینست** که در قصبه دیوی ملا شیخ بدلی بکسر فارسی بلام از
علم ظاهری بهره داشته و در ورع و زهد پرداخته مردی بسیار بزرگ خفی در دل وی
راه یافت پیش حضرت قدس سره الاصفی آمد و گفت شما ترجمان حق هستید بفرمائید که عاقبت
من چه طور خواهد بود و از مژده بخیریت خاتمه بهره مند گردانید حضرت قدس سره الاصفی فرمود
این در اختیار من نیست شما عالمید همه خبر دارید از راه تواضع فرمود و بعد ازان گفت
خبر میدهد که لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ملا شیخ بدلی شاد شد و نزد وی برخاست
و رفت باین ترس که از زبان مبارک چیزی دیگر بر نیاید **و از انجمله اینست**
که در تیمم از بعض حاضرین پرسید که تیمم تا بند دست کفایت دارد یا نه چون درین نواحی
مردم حنفی المذهب هستند چنانچه حضرت قدس سره الاصفی هم در اعمال حنفی بود گفتند
که کفایت ندارد فرمود مرا معلوم میشود که کفایت دارد یا گفت که خبر میدهد که کفایت
دارد و بعض طلبه علم چون عقیده کلی بجناب عالی نداشته تکلم کردند که بچه طور کفایت

کتب فقهیه بخلاف وی ناطق ست بدانکه اختلاف ست فقهارا که در تحریم استیعاب
ذراع ست یا به بند دست کفایت دارد حضرت امام اعظم وصاحبیه رحمهم الله
بر اول ست وامام شافعی بقول قدیم وجماعه بر ثانی واکثر احادیث صحاح مؤید قول
امام شافعی وغیره است وظاهر افتوی حضرت شیخ ابن عربی قدس سره الاصفی همینست
و اشیاخ حضرت شیخ چنانچه سری سقطی وحضرت غوث اعظم که عامل بمذهب امام شافعی
ویا احمد بن حنبل بر همین ست پس تکلم بهیچ طور ست ومع هذا امام مالک رحمه الله تعالی
مرفوعا روایت می کند که اِخْتِلَافُ اُمَّتِیْ رَحْمَةٌ پس احتمال دارد که حضرت قدس سره
الاصفی که ملهم بکفایت تا بند دست شده باین رحمت بشتر شده بوده باشد وَالْاَوَّلُ
اَوْجَهُ وَاللهُ اَعْلَمُ **واز انجمله اینست** که روزی باران از حد زیاده بارید
چنانچه مردم کهنه در عمر خود ها نشان چنین بارش نمی دهند وحضرت شیخ قدس سره الاصفی
در اندرون خانه بود وشب از نصف گذشته وآب در تمام ساحت خانه پر شده یکبارگی
شنید که قُم در دل گفت که قوت قیام ندارم چه دران روزها که بعد از یک دو سال
وی ازین عالم ارتحال گرفت در اعضای سافله قوت نداشت چنانچه از خود برخاستن نمی توانست
باز شنید قُم وی فرمود که چون بکره دوم شنیدم در خود یافتم که کسی میکشد برخاست و نشستند و بود
شنید پس آواز باز از بلند بکرات بمردم رسانید که یا فلان ویا فلان مردم بیدار شدند یا بیدار بودند
دویدند وحضرت قدس سره العزیز را گرفتند وبیرون خانه کردند خانه افتاد وبیرون شدن
همان افتادن خانه **واز انجمله اینست** که در محفل شریف مردم نشسته بودند که
فرمود خبر رسید که یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ فرمود معناش چیست گفته شد که ای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وعلی آله ایستاده باش در شب در نماز یعنی نماز تهجد گفت خبر رسید

که این حکم بهمه کس ست مختص به پیغمبر خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم نیست چنین استحباب نماز تهجد
بهمه است بیشتر الهاماتیکه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی رومی نمود اکثری ازوی از
الفاظ حدیث و قرآن بود بعض مردم بر مضمون آیات و احادیث مطابق شان نزول
فرود می آرند این نباید هرگز بلکه این الهام بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ست و آیات
و احادیث وحی نبوی ست صلی الله علیه و علی آله وسلم پس مرادات وی مطابق حال نبوی
است و مرادات الهامات مطابق حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی باشد هرچند در لفظ
اتحاد پس مقصود از الهام یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ بر حضرت شیخ قدس سره الاصفی براغانیدن
براحیای شب باشد بذکر الله جل و علا خواه بقیام نماز باشد خواه بهیچ دیگر و ازینجاست
که فرمود که خبر رسید که بهمه است و احتمال دارد که تحریض بر قیام تهجد باشد این بهمه
تعلق دارد و از انجمله اینست که شخصی بپابوس مشرف شد بوقت تودیع فرمود که
خبر رسید که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ وی متفکر شد بعض یاران که واقف
طور وحی بودند گفتند محل تفکر نیست شاید مراد آن باشد که بخدا جل و علا راجع باید شد
بذکر و فکر قلبی نه فکر نظری که ارباب استدلال دارند و از انجمله اینست که در ابتدای
حال در بیرون شهر بود ظاهرا در نواحی جونپور شنید سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ چپ و راست نظر نمود کسی را نیافت بعد چندی باز شنید که این الهام
است آواز مردم نیست و از انجمله اینست که بر طعام نشسته همین که طعام
پیش آمد شنید که صفا چه شود فرمود تا هنوز دست بر طعام ننهاده ام این امر شود
بعد ازان قدری خورد چنانکه عادت داشت در تقلیل طعام و یا کم ازان و این واقعه
بتکرار در مجالس واقع شده و از انجمله اینست که فرمود خبر رسید به رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا

مُسْلِمِیْنَ بکسر میم بعض گفتند که در قرآن مجید بفتح میم ست بنده گفت که این وارده
از الهام ست چه لازم ست که مطابق بلفظ قرآن مجید بهمه جهات باشد و مع هذا در بعض
قرارات همچنین ست و احتمال دارد که چون بعبارت عربیه چندان متعارف نیست
ازین راه تفاوت کسر و فتح بوده باشد **و از انجمله اینست** که فرمودند که وَاذْكُرْ
رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَ الْيَقِيْنُ بعض از فقرای حضار مجلس که از یاران جناب عالی
نبودند گفتند که این خود در قرآن نیست و نه قرارت ست فرمودند نباشد اینچنین شنیدم
و دانستنی که الهامات بر ولی مطابق الفاظ قرآن مجید لازم نیست و مقصود ازین الهام
این ست که طالب حق را لازم باشد که بذکر مشغول باشد تا مراتب الیقین باور دو نماید
و این پر ظاهر ست و همچنین الهام سابق ارشاد بطلبهٔ حق ست که رو دها از طعام پر
ندارند چنانچه احادیث و اقوال اولیا ناطق بوی ست بلکه مجمع علیه همه است ۵
اندرون از طعام خالی دارند تا در و نور معرفت بینی ۵ و همچنین الهام وَاجْعَلْنَا
مُسْلِمِيْنَ اشاره باین ست که جد و جهد در اسلام و انقیاد دارند تا از خود فانی شوند و باقی بالله
باشند هر چند احتیاج این شرح نبود بهر استعداد قاصران در تحریر آمد **و از انجمله اینست**
که فرمود خبر رسید که مردی باراده بیعت می آید همچون روز یا پس فردا می آمد و بیعت نمود
و بروز دگر همچنین اخبارات را واقعات ست **از انجمله اینکه** فرمود خبر رسید
که طالب حق می آید شخصی آمد طبیعت شریف اطمینان نیافت بلکه بحالت سابق منتظر ماند
بروز دگر دیگری آمد باز اطمینان نمی گرفت و خبر می شنود که طالب حق می آید همچنین چندی
گذشت که مجمع کمالات شاه محمد مقیم رسید و مشغول شد و دریافت که آن طالب
حق همین ست بعنایت الهی بروی فتوحات الهیه زود تر رو نمود که حق تعالیٰ همه

گفتند

و از انجمله گفت که

گفتند که

یکی از یاران شیخ محمدی رحمه الله تعالی بودند که ثانی الرسالة المجیدة للمصنف الامام الهمام نظام نظام الاسلام المصون الشیخ غلام جیلانی عم فیضه ۱۲

اشاره نیست

و از انجمله

اینست که

و از انجمله دیگر

قصه حضرت شاه محمد مقیم

طالب حق را نصیب کناد بحرمة النبی و آله الامجاد و صلوات الله تعالی علیه و علیهم اجمعین
و از انجمله اینست که بعض یاران چون از جای خود ها قصد عتبه بوسی میکردند میفرمود
در خانه که خبر میرسد که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آیند خودش میگفت
که فلان می آید و این را واقعات بسیار تا بین حضار مجلس عالی متعارف شده بود که
وقتیکه می فرمود اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آیند می گفتند که فلان و یا فلان
می آید همون روز و یا روز دوئم میرسید و لیکن این خبر وقتی میرسید که مخبر عنهم متجاوز
از منزل شده مسافر شده و یا عزم مصمم نمود و حضرت شیخ قدس سره می فرمود وقتیکه
میر محمد اسمعیل متوجه این صوب می شود خبر میرسد که عالی نسب می آید و اگر فلان و فلان
متوجه بشود خبر می شنوم که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ می آید و از انجمله
اینست که وقتی بخانه نشسته بود فرمود که طبع میخواهد که ملا کمال الدین برسد با یکدیگر
ملاقی بشویم بعد از ان گفت که فلان چنانچه تیر از کمان سخت می جهد میرسد همین شد
بی سبب ظاهر طبعش اضطراب گرفت و بدون عزیمت نمودن بآن صوب راضی نمیشد
و برود و شتاب رسید و از انجمله اینست که روزی در قصبه ردولی نشسته بود
مردم آنجا بملاقات بهره مند شدند شخصیکه بعلم ظاهر بهره داشت بقصد امر معروف و مواخذه
از اهمال نماز نمود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در بعض اوقات از نماز توقف داشت
در جواب گفت ما گنهگاریم باز گفت باز فرمود ما گنهگاریم شما مردی کلان که بالفعل از شما مردم
منتفع می شوند و هر کس را حاجت بمسئله باشد از شما پرسد و بمطلب برسد هم درین
اثنا بود که شنید خبر میرسد که اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ و از ان

جسدمی یابم درین نمی یابم واز بنده میفرمود که اگر متجسد بجسد مثالی لطیف شده نماز بگذارد
بعد از انکه معاودت نماید بجسد متعارف ذمه وی ساقط می شود یا نه گفتم اینچنین صورت
در کتب روایت نه آورده اند فرضیش دریافته شد که ساقط نمی شود و از بعض مردم طریقت
پرسیده همین گفته اند و قضیب البان موصلی راهم قوت این تجسد بشدت بود و میفرمود
که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اشارت باین ست چه دران حال توجه
مع الحق در کمال شدت ست در رکوع و سجود و قیام و قعود و غیر ذلک سوای حق تعالی در وجه
روح دیگر نیست و از ماسوی غفلت تمام ست پس بمنزله سکاری شد وقتیکه این سکر
حاصل نمی آمد از قربت الصلوة باین جسد متعارف چه این نماز بآن نماز نسبتے ندارد بعد معاود
معاودت نماید و علمای روایت را درین کلام متوقع ست تفصیل آن این رساله متحمل
نیست و مع هذا فی الجمله اشارت بآن میبرد که مقصود حضرت قدس سره الاصفی که این
آیت کریمه بطریق اشارت بآن دلالت دارد چنانچه میگویند در قول عرب ...
و در شان قول حق تعالی مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗۤ اَشِدَّآءُ عَلَی الْكُفَّارِ
رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ الآیه وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ اشاره بامیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
وَرُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ اشاره بامیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه و امثال
این بسیار ازین راه میفرمود وقتیکه آن قرب شد این قرب منتفی شد
و در سهرابج حضرت شیخ قدس سره الاصفی واقع شد روزے سوار شده
و متوجه بصحرا در انجا بحاجت رفت بعد فراغ وضو ساخت نماز گذارد و بسیار خوش آمد
و گفت حالتی یافتم در نماز لا عین رأت و لا اذن سمعت اشاره بفنا از خود
و بقا بالله فرمود و این را واقعات لا تحصی ست پس دریافتی که وقتی در نماز توقع

(Left margin:) ... در یافت ... شده نهی نماز ... درین باب ... درین رساله ... شیخ قدس ... اینست که ... اشداء علی الکفار اشاره بامیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه ست ... در رحماء بینهم اشاره بامیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه

آمر بمعروف فرمود معنیش چیست وی ازین حال در دل خود گرفتگی یافت و مردم دگر
گفتند آنچه دیدید و دیدید حالا بگذرید بعض مردم پیش زبدهٔ ارباب علوم شرعیه و عمدهٔ
اصحاب فنون نقلیه و عقلیه مرکز دائرهٔ صلاح و ورع قطب افلاک زهد و تقوی برج
واقف اسرار حقیقت شیخ غلام نقشبند قدس سره شکوهٔ حضرت شیخ قدس سره در عدم
تقید بنماز کرده شیخ غلام نقشبند در جواب گفت که قضیب البان موصلی که از مشاهیر
عرفا ذوی الاحترام ست از نماز تقید نداشت پیش حضرت غوث اعظم رحمه الله
تعالی شکوهٔ وی نمودند حضرت غوث اعظم علیه الرحمة فرمود هیچ مگوئید او پیوسته بسجود
دارد و سر عدم تقید بنماز بوجه تحقیق خوب دریافته نشد از بعضی علامات دریافته شد
که در وقت نماز حالتی مع الحق تعالی داشت که بمنظر شش لی مع الله وقت لا یسعه
ملک مقرب اشارت ست و از قیام و تهیئ اسباب طهارت و نماز وی فتوری
راه می یافت ازین جهت متوقف می شد و در بعضی اوقات بنماز مشغول می شد حالتی
می یافت که لا عین رأت و لا اذن سمعت و آن حال را در همه ازمان نمی یافت
و در آن ازمنه متوجه بنماز نمی شد چه طلب آن حال داشت و با جمله هرچه گشادی و فتح باب
شد از ذکر و فکر و این را در نماز نمی یافت در همه اوقات و قتیکه رجوعی که در مراقبه
و ذکر و فکر می بود در نماز متوقع داشت بنماز برمیخاست و در بعض اوقات دریافته
که بجسد لطیف متجسد شده نماز می گذارد و آنها را که بصارت آن عالم ست می دیدند
و وی قوت این تجسد بسیار داشت و در اکثر اوقات می فرمود که توجهی که در آن

این حال داشت میگذارد و جمع نماز در جماعات و قتیه و غیر وقتیه چنانچه جمعه و عیدین حاضر می شد و دیگری را امام می کرد و می گفت شما از مسئله و قرارت واقف هستند پس وقتیکه متوقف در نماز می شد منتظر راه آن حال بوده باشد و احتمال دیگر داشته باشد که ما تما فلان بکنه آن نمی رسیم و قصه قضیب البان موصلی علی ما فی نفحات الانس للشیخ العارف عبد الرحمن الجامی انیست شیخ عبد الله یافعی رحمه الله تعالی گفت که یکی از اهل علوم مرا خبر داد که یکی از فقرا را ندیده بود که نماز می گذارد روزی اقامت نماز کردند و او نشسته بود فقیهی از سر انکار او را گفت برخیز و نماز جماعت بگذار وی برخاست و با ایشان تکبیر نماز بست رکعت اول بگذارد فقیه منکر پهلوی وی بود چون برکعت دوم برخاستند فقیه نظر بوی کرد کسی دیگر دید غیر وی نماز می گذارد از آن متعجب شد و در رکعت سیوم کسی دیگر غیر آن دو کس اول که نماز می گذارد و در رکعت چهارم دیگری غیر آن چون سلام داد دید که همان کس اول ست بر جای خود نشسته و از آن سه کس که در حال نماز دیده اثر نبود آن فقیه بوی نظر کرد و بخندید و گفت ای فقیه کدام یک از آن چهار کس با شما نماز گذارد شیخ عبد الله یافعی گوید که مثل این قضیه شنیده ام که صادر شده از قضیب البان رحمه الله تعالی با بعضی از فقها قاضی موصل را نسبت بوی انکار تمام بود یک روز دید که در یکی از کوچهای موصل از مقابل وی می آید با خود گفت وی را می باید گرفت و قضیه وی را بحاکم رفع کرد تا وی را سیاستی برساند ناگاه دید که بصورت کردی برآمد چون مقداری دیگر پیش آمد بصورت اعرابی برآمد چون نزدیک تر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شد چون بقاضی رسید گفت ای قاضی کدام قضیب البان بحاکم می بری و سیاست می کنی قاضی از انکار توبه کرد و مرید شد پیش شیخ عبد القادر گفتند که قضیب البان

نماز نمی گذارد گفت گوئید که همیشه سر وی درخانهٔ کعبه در سجود ست و هم در نفحات ست
ودر فتوحات آورده است که بعد از نماز جمعه طواف می کردم شخصی دیدم که طواف می کند
که وی کسی را مزاحمت نمی کرد و نه کسی وی را و میان دو کس در می آمد که ایشان را
از هم جدا نمی کرد دانستم که روحی ست که متجسد شده سر راه وی نگاه داشتم و بر وی
سلام کردم جواب من باز داد و با وی همراهی کردم و میان ما سخنان واقع شد دانستم
که احمد سبتی ست از وی پرسیدم که چرا از روزهای هفته روز شنبه بکسب تخصیص کرده‌ وی
گفت از آن جهت که خدا تعالی روز یکشنبه ابتدای خلق عالم کرد و بروز جمعه فارغ شد
پس درین شش روز که وی در کار ما بود من در کار وی بودم و برای حظ نفس خود کاری
نکردم چون شنبه آمد آنرا برای خود نهادم و در وی بکسب مشغول بودم از برای قوت
آن شش روز دیگر از وی سوال کردم که در وقت تو قطب زمان که بود گفت من
بودم پس مرا وداع کرد و برفت چون بآنجا که می نشستم باز آمدم یکی از اصحاب من گفت
که مردی غریب دیدم که وی را ندیده بودم با تو در طواف سخن میکرد که بود و آن
واز کجا آمده بود قصه را باز گفتم حاضران تعجب کردند انتهی- از نفحات اولیای سیاح
است و از آنجمله اینست که در بلدهٔ لکهنو در باغ شاه دوست محمد که مزار مبارک شان
در باغ ست و الحال آن باغ ویران ست نشسته بودند و عادت شریف بود که
بعد رحلت شاه دوست محمد در سال گاهی دو باره گاهی سه بار می آمدند و زیارت
مزار مبارک می کردند و چندی می نشستند و در وقت حیات شاه مغفور چون فیما بین
دوستی زیاده بود همچنین می آمدند و شاه مرحوم چون حال قوی و تجرید تمام داشت
و پیوسته مع الحق تعالی بود و محبت و دوستی بسیار بسیار بود القصه دران باغ مردم حکام

جایاران آمده قصد برید درختان نمودند حضرت شیخ قدس سره الاصفی بذهن آورد که
اینها ازین درگذرند چه چون آثار شاه مرحوم بود قلب کراهتی کرد که مفرقی به برگ و شاخ
رسد هم درین اثنا بود که شنید قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ پس آنها بجا اصلان را منع فرمودآنها
چون شقاوت داشتند نهی در از بان شان اثر نکرد اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الْفَاسِقِیْنَ برید ند حضرت شیخ رحمه الله تعالی مغموم و متاسف شد پس شنید
اَلْقَاتِلُ هُوَ الْمَقْتُوْلُ از تاسف استراحت یافت **و از انجمله** آنست که ملا شیخ
کمال الدین که از خصیصان یاران بود بغربت لقا مبارک نمود و در دل مسئله تناسخ مخطور بود چه از کلمات ائمه مسلمین از
فقهاء و متکلمین بطلانش هویدا و ارباب کشف و شهود از صوفیه صافیه اسرار کلام شان هم بران ناطق و عبارات
بعضے از ینها دال بر خلاف در خاطر آورد که حضرت شیخ استفسار این مسئله باید نمود تا واضح گردد که کشف
حضرت شیخ رحمه الله تعالی بچه حاکم ست پس آمد و بپابوسی مستعز شد و نشست بجرد نشست
حضرت شیخ رحمه الله تعالی فرمود که یا فلان تناسخ چیست گفت تناسخ عبارت ست از تعلق
ارواح بعد از ممات با جساد که در بطون نساء خلقت تمام یافته و حاصلش حیات انسان
در دار دنیا بعد ممات الی ماشاء الله تعالی و گاهی تناسخ بر تصرف روح در جسد غیر الی
ماشاء الله تعالی من لمحة او لمحات فرمود که خبر سیده که تولد نیست و در شان تناسخ چیزی دیگر
چیزے نفرمود پس ظاهر وی دلالت دارد بر امکانش امکان وقوع و فتوحات شیخ
المکاشفین حضرت شیخ ابن عربی موافق وی ست و از بعض ناظران فتوحات که در علم
ظاهر و مطالب صوفیه صافیه الاسرار کثرهم الله تعالی الی یوم القرار ید طولی دارد و به
فتوحات نظر کلی دارد شنیده ام که شیخ صاحب فتوحات رضی الله تعالی عنه از ثقه از خبره
خبر سیده که وی مریض شد و در معالجه اهمال داشت بعض یاران وی گفت که علاج

باید نمود گفت لَقَدْ اسْتَمَعْتُ اِذْ دَعَوْتَ پس آن عارف بآن یار گفت که پیش فلان
متطبب رو و از حال من آگاه کن و علاج طلب پس رفت بمجرد رسیدن وی آن متطبب
که مرجع خلائق بود و پس پیش وی مردم گرد اگرد بودند بتعظیمش برخاست و التفات
بسیار کرد و گفت این مرض را این علاج ست آن یار باز آمد و بمعالجه مشغول شد
روز دیگر پیش متطبب رفت متطبب هرگز نشناخت و از حال علاج و مرض عاقل
در تعجب شد. باز آمد از شیخ از ما مضی و انمود شیخ گفت پیش ازین من بودم که در متطبب تصرف
کرده بودم و همچنین واردات زیاده از حد ست احاطهٔ آن در تقریر و تحریر متعسرست
از انجمله اینست که در سایهٔ درخت برگد می شنید که معلم عارف شهید شد مغموم گشت
مراجعت بخانهٔ مبارک نمود بعد چندی خبر شائع گشت که مولوی مرحوم جامع علوم دینیه و عقلیه
و عارف معارف یقینیه حاوی اسرار وحی نبوی علیه السلام و علی آله مولوی شیخ قطب الدین
والد این فقیر کاتب حروف شهید شد و ملاقی برب جل و علا گشت **وصل سیوم**
در بعضی از احوال و واردات منام و الهامات از جهت ارواح اولیای طاهره و این هم
حدی ندارد فلاجرم انچه ذهن بتذکر آن وفا کند در تحریر می آید **از انجمله اینست**
که در ملک دکن بود ظاهرا در عالم نوکری بیش درویشی می آمد چون از اخلاق مرضیه
تواضع به درویشان و خلطت با اهل لباس صوفیه صافیه کثرهم الله تعالی داشت
ازین راه بآن درویش لقای بسیار داشت و وی در تبدیل اجساد مهارتی دا
روزی گفت که حکمای یونان چنین کمال داشتند که مس از میکردند و دیگر عجائب
شان در ذکر آورد حضرت شیخ رحمه الله تعالی گفت در امت مرحومه هم مردم بسیار اند
که کشف حقایق کردند این تبدیل اجساد چندان نزدیک آنها کار نیست چه بمجرد التفات

می شود احتیاج بمعونت چیزی دیگر نیست درویش گفت یکی شما هستند شیخ شما
حضرت میر سید عبد الصمد رحمه الله تعالی هست وی ازین امثال چیزی می داشت
حضرت شیخ قدس سره الاصفی فرمود چه چیز ست برین شاشه نکنم درویش گفت اگر وی
داشته باشید فلان گیاه بیارید گفت هرچند ان کار نیست می آرم و بسوی صحرا رفت و
متوجه بجانب میر سید عبد الصمد رحمه الصمد شد صورت حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة
نمودار شد و فرمود آن گیاه مطلوب اینست حضرت شیخ قدس سره الاصفی چند تا از ان
برکنده آورد و آن درویش متعجب که ایشان نه نام گیاه شنیده اند و نه دیده اند از کجا یافتند
و نه دریافت که علیم خبیر بوی تعلیم می نماید و از انجمله اینست که آن درویش از حضرت
شیخ قدس سره الاصفی اخفای حال خود می کرد هرچند که حضرت شیخ رحمه الله تعالی هرگز
متوجه بصناعت وی نبود لیکن چون از انجا که از خواص اهل کیمیا اخفای جبلی ست
بحاظ بجانب من یحب الاخفاء و من لا یحب نمیکرد و فرق میان فریقین ناکرده بحیلت خود
مشغوف بود روزی گفت که شما استخاره کنید و دریابید که این صناعت نصیب شما
هست یا نیست شیخ رحمه الله تعالی فرمود ما را با این التفات نیست بعد ازان در جلسه
ملکوتیه که منبع تعطل حواس ظاهری ست می دید که نجاست الثانی رفته از اطراف وجه او
وی قاذورات منفوره طبائع هویداست و وی مستغرق در نجاست ست و حضرت شیخ
قدس سره الاصفی در سرانجام تطهیر وی سعی که ازین جلسه برخاست با درویش گفت که ما را
حظی ازین نیست هویدا است که اشتغال باین صناعت تضییع وقت که نتیجه حرص
و طمع دنیای دنیه است صورتش قاذورات ست و نجاست هر عاقل را ازین جنس
تبری باید پس تبری نمود هرچند محظور ذهن مبارک هرگز نبود از انجا که بگفته وی خطره و

بمعونت
سد رمق
رحمة الله تعالی
علیه ازین
که این چه
عبدالصمد شد
عبدالصمد علیه الرحمة شد
متعجب شد
که ما را باین
مستغرق
و سعی که

که زینهار شائبهٔ میل طبع نبود راه یافت آن صورت رو نمود و از انجمله اینست که
روزی بخواب دید که خانهٔ برادر کلان تصفیه می نمایند و جاروب میدهند چون بیدار
شد بعد عرصهٔ قلیل خبر از راه دور آمد که برادر زاده شهید شد از انجمله اینست که
در ایام خردسالی چون برادر کلان فوت شد و وی اراضی خراجیه داشت حکام جابره
بوی مواخذه نمودند هرچند مردم گفتند که شان صغیر اند ازین سرانجام چگونه باید گوش
نکردند بعد ازان از انها بتقریبی جدا شد یازده بار سورهٔ اخلاص خواند صورت رهائی نمود آ
شد گفت بخوان عمل هست و بود خواهد شد از انجمله اینست که گفت من در ایوان
بادشاه محمد فرخ سیر بادشاه هند در آمدم و مردم چندی دیگر بودند در انجا کبوتری خوشرنگ
و خوبصورت و جثهٔ کلان در آنجا هست وی را گرفتند و من همه بودم و یا خود شخص وی
را گرفت چندان در مزاج شریف حرارت راه یافته بود که هرکسی که استشفاع و قصد
خلاص میکرد بوی بدرشتی و ایذا معامله می کرد ملا کمال الدین جیو که از یاران باشد گفت
که محمد فرخ سیر در قید وزیر شد از وزیر و بادشاه خوشی نبود بلکه مخالفت تام بود و وزیر
زور و شوکت داشت بعد چند روز خبر از دهلی دار تخت که حالا معروف بشاه جهان آباد
است شائع گشت که بادشاه در قید وزیر در آمد شیخ رحمه الله تعالی می گفت که ملا
شیخ کمال الدین کیاست و فراست بسیار دارد هرچند علم قید وی بمجرد این معاملهٔ باطنه
داشتم بکسی نگفتم وی دریافت از انجمله اینست که از بعض یاران گفت که وزیر سیاه
رنگ ست بطریق استفسار بعضی یاران انچه گفتنی بود گفتند بعد ازان گفت که دیدم
که جاموسی سرکش و قوی زور آور را گرفتند و بزمین آوردند و رسن [illegible]
چنانچه عادت گاؤ و جاموس ست بعد ازان خبر شائع گشت که وزیر مقید شد و تمام شد

وبفرار آورده وبرخی ازان ملاقات با ابی یحیی علیه السلام کردند از انجمله اینست
که حضرت شیخ قدس سره الاصفی وهذا بالقسطه الاوفی در حالت تعطل حواس ظاهره
جای رفیع دیده ودرانجا حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه در ورد قرآن
مجید مشغول ست بعد چندی همین قصر را دید شخصی گفت که تو بیا تا درانجا رویم فی الحال
توقف نمود آن شخص گفت که درانجا جناب پاک حضرت رسالت پناه ست صلی الله
علیه وعلی آله وسلم بعد ازان بلقای خجسته حضرت امیر المومنین عثمان رضی الرحمن عنه متنعم شد حضرت
امیر المومنین علیه رحمة الرحمن یا کسی از حضار مجلس پاک می گفت که علی مرتضی در فلان جاست متوجه بان شد
درهمین اثنا حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه بوی ملاقی شد در کنار
خود گرفت وبقوت در سینه مبارک چسپانید وفرمود که تیمم ما را که منع کرده بود حضرت
امیر المومنین عثمان رضی الله تعالی عنه فرمود که من منع نکرده ام از انجمله اینست
که حضرت ابی هریره را رضی الله تعالی عنه دید که برادر کلاه ارشاد نشسته وبمردم علوم
نبویه ارشاد مینماید واز انجمله اینست که امیر المومنین معاویه را دید در سکوت
وسرنگون واز انجمله اینست که در هنگام نوکری وسلاح بندی رجای
خسپیده بود مردم دیگر که از اوضاع پسندیده دور بودند بزنکه گفتند که با وی خسپید
وی خسپید حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بیند که ماده سگ در خوابگاه هست بمجرد
این رویا برخاست دید که زنکه است ناخوش شد بوی زجر نمود از انجمله اینست
که در هنگام سلاح بندی میل بزنی خوب رو وحسن صورت داشت حضرت امیر المومنین
ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بوی نمودار شد وانگشت بدندان گرفت آثار ناخوشی
از جبین وی لایح گشت چون بحالت صحو آمد آنجا را گذاشت عادت شریف بود که در جا

که خلل می دریافت آنجا را می گذاشت علی الخصوص وقتیکه از جناب قدس ایمائی
می یافت و آنرا انجمله اینست که در بلدهٔ بهروچ به بهاشا هندی وجیم فارسی بهر لقای
درویشی متوجه شد باقتضای عادت شریفه که سیر بلا می کرد و بهر اهل لباس ملاقات
می کرد و اگر کلمهٔ خیر و پسندی می شنید بسیار بسیار خوشی و نزهت خاطر می شد و گاهی
آن کلمه را بر زبان رانده اهتزاز و خوشیها میکرد گویا شکر شراب طهور و ریبنوده چون
بیگان درویش رسید درویش گفت بیا الله و آن درویش همه چیز را الله می گفت
شیخ قدس سره الاصفی پیش وی رفت و نشست درویش گفت ملامت از الله
اند از یعنی زین از اسپ جدا کن حضرت شیخ قدس سره الاصفی اسپ را پابند کرد و گذاشت
تا بعلف مشغول باشد اسپ گیاه خورد و در صحبت درآمد درویش گفت که الله الله را
خورد و سرکشی و جهندن را نخواهد و گفت با شیخ قدس سره الاصفی که تو هم بگو که همه الله
حضرت شیخ فرمود که بمن این حال نیست درویش زبان خود را بدعای بد آورد حضرت
شیخ قدس سره الاصفی فرمود که ببرکت حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه چیزی
نخواهد شد درویش بسکون شد بعد از ان بحضرت شیخ قدس سره الاصفی عطوفت آورد
و بسیار بسیار مهربان شد و بتواضع طعام وغیره روآورد حضرت شیخ قدس سره الاصفی
چندی در صحبت آن درویش ماند درویش گفت ایام من بآخر رسیده اند ازین عالم
ارتحال می نمایم بشما خبر خواهم کرد در هر جا که باشید حضرت شیخ قدس سره الاصفی از درویش
جدا شد بعد چند روز آن درویش را در جلسهٔ ملکوتیه دید که مسرت از جبین وی لائح
است در همان می بیند که سر وی در دست وی ست حضرت شیخ قدس سره الاصفی
متالم شد و غمزده گشت بعد از ان مردم از بهروچ آمدند نشان دادند که فلان درویش را

مردم بدعوی حق الله کشتند و بجوار الله تعالی پیوست و حضرت شیخ قدس سره الاصفی
قوت درویش را امتداح میکرد و می گفت که بعد موت قوت چنین داشت
و از انجمله اینست که روزی محمود شهید علیه الرحمة را در معامله روحانیه دید میگوید
که ببین اینها را که چه کردند اشارت بسوی مردم دهی که قریب مزار مبارک وییست
و مزار مبارک بسمت غرب مائل بجنوب از حضرت بانسا دو کروه خواهد بود حضرت
شیخ قدس سره الاصفی سوار شده متوجه مزار مبارک وی شد عادت شریف بود
که در اکثری از اوقات در انجا میرفت و می نشست و حالات پسندیده که در خلوات
شیوخ سابق را روی می نمود هویدا شدن گرفت القصه بقریب اراضی که بجوار مزار بود
رسید در انجا می بیند که مردم ده از حدود خود ها تجاوز شده قدری از زمین متعلق مزار
در کشت خود آوردند آنها را طلبید و منع کرده آنها نادم شدند و گذاشتند و از انجمله
اینست که بسیر کوهستان متوجه شد در اثنای راه آوازی شنید که من قبر شهید ام
شنا الهمان من باشید بعد ازان بلده کهرهنسا بضم کهاف هندی آین حرفیست
که اهل هند کاف را با ها امتزاج ساخته یکحرف کرده میخوانند و فتح را و سکون ها با غنه
نون و در آخر الف بعد سین مهمله متوجه شد در انجا اثر نیافت بعد ازان در جای
دیگر قریب وی دریافت و زیارت کرد و مردم همراه را گذاشت و بکوهستان رفت
چند روز در سیر مشغول بود و در انجا آثار آدم لایح نبود چون ولوله عشق بمرتبه کمال
بود از جاهای خطرناک باک نکرد درین اثنا صورت حضرت جعفر صادق علیه السلام
رو نمود و فرمود که حالا مراجعت نما پس مراجعت کرد و یاران را همراه گرفته بخانه آمد
و از انجمله اینست که از قصبه سهالی بحضرت بانسا متوجه یا بعکس در قریه مسولی بمزار

شیخ کالی علیه الرحمة رسید و آن مزار از حضرت بانسا بجانب غرب یک کروه ست از
مزار آوازی بر آمد و شنید که از تو کاری نه نیک بظهور خواهد آمد چون بخانهٔ مبارک
رسید یک شبی مردم آنجا که از راه حسد سوء مزاج داشتند و از برادر خورد حضرت
شیخ قدس سره الاصفی کمینی بظهور پیوسته بود که آن مردم ناراضی بآن بودند بخانه
مبارک در آمدند و حضرت شیخ قدس سره الاصفی در مراقبه و شمشیر کشیدند و باندام مبارک
رسانند حضرت شیخ خبردار شد شمشیری در پیش بود بدست آورده و بران شخص کشید
دستش از بند جدا شد پس باشند و گریخت حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسلامت برد
اندکی زخم سست رسید بزودی به شد حالا آن مردم همه معتقد خالص اند و دل و
جان در محبت فدا دارند بعضها عقد بیعت نمودند و آن شخص که شمشیر کشیده بود برادر
خاله زاد بود و از خود و از فرزندان مخلص فدا است و وداد کلی دارد بدانکه بی استیذان
علی الخصوص بشب بخانهٔ دیگر داخل شدن حرام ست و صاحب خانه را ممانعت بایشان
میرسد و اگر قبول نکنند پس بزند و اگر شمشیر و غیره کشند پیش از آنکه رساند دفع آن
لازم اگر درین کشته شود بروی چیزی در دنیا از کفارت و دیت و قصاص نیست
و در عقبی از مأثم بری پس چگونه راست آید قول شیخ کالی قدس سره پس باید دانست
که حسنات عوام سیئات ابرار است و از اینجا ست که زلات که از حضرات انبیا علیهم السلام
و علی نبینا و علی آله الکرام واقع شده و تعبیر ازان بظلم و مثل آن شده محمول بر ترک
اولی ست پس ترک اولی در حق آنها هرگاه چنین مشابه ست پس بعدی ندارد که اقطاب
عرفا بالله که علی الحقیقة ورثهٔ انبیا باشند در حق آنها مباحات که لائق شان آنها نباشد
بچنین مشابه بوده باشد پس تعبیر آن به نه نیک بر جا باشد از اینجا ست که سلطان

عارفین ابو یزید بسطامی علیه الرحمة بمسجدی رو بنماز جمعه آورد و عصا خود را در
پائین صحن مسجد استاده نهاده چون زمین آنجا چندان قوت ناسکه نداشت آن عصا
بر عصا شیخ افتاد و وی را بر زمین آورد و آن شیخ از نماز فارغ شده بعصا قصد
کرد عصا را در جائیکه نهاده بود نیافت از مسلک راه خود بر گشته گرفت ابو یزید این
تکلف را معاینه نمود و در خاطر آورد که بسبب عصا وی این تکلف بوی پیش آمد
شیخ ابو یزید باعتذار بجانب آن شیخ رو آورد و عذر تقصیر خواست امثال این
حکایات پایان ندارد و صاحب فصوص حکم قدس سره میفرماید در فص یونسی که شفقت
بر بندگان الله تعالی سزاوار تر ست از قتل کردن بغیرت در راه حق تعالے
حضرت داود علیه السلام وعلی نبینا وآله خواست بنای بیت المقدس را پس بنا کرد
چند بار مکرر پس هرگاه فارغ می شد از و منهدم می گشت پس شکایت کرد آنرا داود علیه
السلام وعلی نبینا وآله بسوی حق تعالی پس وحی فرستاد بسوی وی حق تعالی که خانه
من که بیت مقدس باشد راست نیاید از دست کسی که خونریزی کرده و آن حضرت
پیش ازین جالوت را بامر الهی کشته بود چنانچه حق تعالی میفرماید قتل داود
جالوت پس داود علیه السلام وعلی نبینا وآله گفت که ایا نبود آن کشتن در راه تو
حق تعالی گفت آری در راه من بود و بامر من بود و لیکن آن کشتگان ایا نبودند بنده ها
من یعنی بنده ها من بودند پس جهتر داود گفت ای پروردگار بگردان آن بنا را
از دست کسی که از من باشد یعنی از اولاد من باشد پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی وی
که پسر تو که سلیمان باشد وے را بنا خواهد کرد و غرض ازین حکایت این ست
که مراعات این نشأ انسانی بهتر ست و آراستن وی اولی تر از هدم وی ایا نمی بینی

دشمن خدا تعالی را که کافر ساتر حق تعالی باشد بدرستیکه واجب گردانیده بر آنها
جزیه و صلح را تا باقی ماند حق تعالی گفت وَاِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ یعنی اگر میل کنند کفار بسوی تو ای محمد بهر انقیاد و صلح پس میل کن
بسوی آنها و بده آنچه خواهند و بسپر کار خود را بحق تعالی ایا نمی بینی که هر آنکس را که
واجب ست بروی قصاص و بدله خون گرفتن چگونه مشروع ساخته بر ولی مقتول
گرفتن خون بها و یا عفو بلی آنکه خون بها گیرد پس اگر اعراض نماید از خونبها و عفو پس
درین هنگام بکشد کشنده را ایا نمی بینی حق تعالی را که وقتیکه خویشان مقتول بیشتر باشند
پس یکی از آنها راضی بخونبها شد و یا گذاشت قصاص را و دیگر خویشان وی نمیخواهند
مگر قصاص و کشتن کشنده چه طور مراعات نموده است آن راضی بخونبها و یا بعفو
را و ترجیح می دهد وی را بر دیگران که قصاص میخواهند پس کشته نمی شود آن کشنده
بلکه بخونبها قصاص مبدل میشود ایا نمی بینی حق تعالی را که فرمود جَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ
سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا یعنی جزای بدی که کشتن از راه تعدی باشد بدی ست مانند وی
که کشتن کشنده باشد بمکافات کشتن وی پس گردانید حق تعالی قصاص را که کشتن کشنده
باشد بمکافات تعدی وی بدی با وجود اینکه مشروع و مباح ست در شریعت غرا بلا شبهه
پس هر شخصیکه از قصاص و بدله گرفتن گذشت و صلح کرد مژده برا اللہ تعالی ست
زیرا که آن انسان که مستحق کشتن بود بر صورت وی ست و ظاهر نشده است حق تعالی
باسم ظاهر خود مگر بوجود بنده پس هر که مراعات کرده بنده و نگاهداشت حق وی مراعات
کرد مگر حق تعالی را و تمامه شرح و بسط دران کتاب محکم ست این مقام استیفای آنرا
اقتضا نمیکند و اگر بسط خواهی پس متوجه شو بسوی فصوص حکم که ترجمه لسان نبوی ست

صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم وازانجملہ اینست کہ چون دست ازبند آن شخص جدا شد
وی ومردم دیگر کہ رفیق وی بودند جماعۂ کثیر خواستند تا مکافات آنچہ بروی واقع گشت
گیرند در کمین ایذا بودند حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی ہیچ خطرہ ازین فکر تا گنجیج آنہا
نداشت چہ شجاعت بر کمال داشت چنانچہ شمہ از آثار آن پیشتر تحریر یافت ومنزوی
زاویۂ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللہِ فَہُوَ حَسْبُہٗ بود ناگاہ صورت سالار احمد علیہ الرحمۃ کہ
مزار مبارک شان در حضرت بانسا ست گویند کہ وی از رفقای سالار مسعود غازی
علیہ الرحمۃ کہ در بلدۂ بہرائچ مدفون ست وزیارتگاہ خلائق بیحد ست حاضر شد
وگفت کہ من مدد شما ہستم ہیچ از آنہا بر تو ظہور آنچہ میخواہند صورت نخواہد گرفت جماعۂ
کثیر از آنہا در حضرت بانسا جائی قریب تر از خانۂ مبارک حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی
جمع شدند در شب تاریک ومردم قریۂ مبارکہ در خواب وحضرت شیخ قدس سرہ الاصفی
بعادت قدیم یاد رب خود بود یاد بایقان ندارم کہ اندرین اثنا صورت حضرت بزرگوار
میر سید عبد الصمد رحمۃ اللہ علیہ وعلی اسلافہ وبارک اللہ فی اخلافہ ہویدا شد وگفت
بجمعیت خاطر باش چیزی از منظور آنہا نخواہد شد لیکن مظنون است بعض آنجملہ در
شجاعت از ابنای اجناس انگشت نما بودند چنانچہ ثانی آنہا را مردم نشان نشنیدہ اند
در خلق شجاعت باوجود این شجاعت ہرچند خواستند کہ بخانہ درآیند و بدیوارہا
کہ در قامت قصیر بودند عبور نمودہ بخانہ درآیند بمقتضای لطف قادر مطلق کہ طویل
است اقدام آنہا پس می افتاد ودر اُقَدِّمُ رِجْلاً وَاُؤَخِّرُ اُخْرٰی ماندند تا شب
باخر رسید شرمندہ شدہ راہ غفلت خانۂ خود ہا گرفتند ودر خود ہا متفکر بودند کہ چہ حال
است کہ از ما جرأت نشد باوجود آنکہ حضرت شیخ قدس سرہ الاصفی در خانہ تنہا بود

بیان کمین نمودن دشمنان در ایذای بقصد دشمنی ... ناخوشی ... صورت سالار احمد

بیان بانسہ مزار سالار ... زیارتگاہ

ظہور صورت حضرت میر سید عبد الصمد

بیعقلی دشمنان

ودرحقیقت باتنها بود که مطرح انوار عنایت ربانی بودند بلکه باکسی نبود الا باربّ وهو درین نکته است هوش دارند چه عرفا هرچیزرا که مشاهده نمایند تجلی حق تعالی باسم ظاهر وی درشهود دارند لعدازان بعض آن جماعه ملاقی شدند سرنگون والله اعلم اینچنین روایات پایان ندارد وازین بازگرد بوصل چهارم رود

وصل چهارم در نبذی از کرامات وخرق عادات که متضمن بعض تاثیرات بر اصحاب ست **ازانجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره الاصفی برکنارهٔ آب نهر که کلیانی نام دارد در زیر درخت برگد که آن درخت مخصوص بلغتهٔ هندست بباء موحده وراء مهمله ساکن وبفتح کاف فارسی ودرآخر دال مهمله ساکن بسیار سایه دار وکثیرالاغصان وعریض الاوراق ست وعمر طبیعی از حد زیاده نشسته بود وعادت شریف بود که زیرآن درخت در اکثر اوقات باحق تعالی اطمینان داشت واحوال طاری میداشت که نطاق تحریر قاصر است از استیفاء شمهٔ ازان القصه در نواحی آن درخت یک گاؤمیش مرده افتاده بخاطر مبارک گذشت که برین نظری باید افگند پس نظر التفات باحیاء وی افگند فی الفور زنده شد باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی بجانب دیگر متوجه شد التفات راگذاشت بحال سابق خود آن گاؤمیش مراجعت نمود وهمچنین طور بود در احیاء حضرت عیسی علیه السلام وعلی نبینا وآله الطاهرین پس وی برقدم وی بود والله اعلم بحال عباده المخلصین ماناقصان را مجال دم زدن در تعیین مقام اولیاء الله الَّذِيْنَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ بکدام وجه باشد **وازانجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره الاصفی در زیر درخت با نیاز واحوال حمیده در جناب حق تعالی بود ناگاه مردی سوا باچندکس که مرتکب همه معائب بود وظلم وسرقهٔ کبری که عبارت ازوی در کلام مجید

بجاربه باشد الله و رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم واقع ست از وی هویدا بود و گویا که بهلت وی
برین شنیعه بود پیدا شد نظر حضرت شیخ قدس سره الاصفی بروی افتاد بمجرد افتادن نظر
بروی آواز هاتف غیبی رسید که نظر بروی مفگن حضرت شیخ قدس سره الاصفی امتثال
امر آورده چشم پوشید و حال آن مرد متغیر گشت از اسپ بزمین آمد و همه چیز که با خود
داشت گذاشت و مجاور درگاه علیه شد و طلب حق در نفس مستولی گشت و از هرچه از
اوصاف سابقه که داشت متبری گویا قلب حقیقت شد بعد ازان حضرت شیخ قدس
سره الاصفی ورا در ذکر مشغول ساخت و بذکر جهر و خفی تمامه شب و روز مشغول می بود
واحوال پیدا کرد که لَا عَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ از انجمله اینست که
آواز هاتف می شنید و از ارواح طاهره مجاورت داشت و ذکر حصی می شنید روزی
گفت که عجب ست از مردم که نمی شنوند این سنگریزها بزبان بلند می گویند مضمون
لا موجود الا الله درویشی نشسته بود گفت که این نعمت عظمی از محنت و کسب تو نیست
حال حضرت شیخ قدس سره الاصفی تاثیری آورده است بجناب حضرت شیخ قدس
سره بعرض رساند که این چنین جواهر را در رشته قلیل المساکه نباید سفت اسرار الهی را
هویدا می نماید حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفرمودند القصه بعد ازان که چون
وی منزوی زوایای طلب حق بود و از همه لذائذ دنیا و مزخرفات وی گذشته بر عیال
وی جهات نفقه به تنگی روآورد چه وی از حرام و حلال کسب کرده بحوائج عیال میپرداخت
و وی از اکتساب انحراف ورزیده و از اشتغال بتحصیل اسباب معاش متقاعد گشته
ازین سبب جماعه از نسا از متعلقان وی بخانه حضرت قدس سره الاصفی وهدانا بقسط
الاولی آمدند و در خانه خود ها سخنها بر زبان ــــــ راندند و بجناب پاک حضرت

رحمه الله تعالی بی ادبانه لام وکافت میزدند چه مردم نساء ناقص العقل والدین سوای شیوهٔ
حرص و شره بلذائذ دنیاوی چیزی دیگر مخطور در اذهان کاسدهٔ آنها نگشته و بلاها که در زمان
سابق روداده چنانچه انخساف قارون واهلاک قوم لوط وشهادت حضرت زکریا ویحیی علیهما
السلام وعلی نبینا وآله ومحن حضرت یوسف علیه السلام وعلی نبینا وعلی آله الطاهرین
وحادثهٔ هائله حضرت امام الائمه حضرت امام حسن وامام حسین رضی الله تعالی عنهما وغیره بسبب نساء
بود القصه آن زنها پیش حضرت قدس سره الاصفی رسیده متفق اللفظ والمعنی بزبانهای دراز
سخنهای نالائق راندند وغمها مضمر ساختند وگفتند که نفقه وکسوهٔ ما از شما بند شد شما چه
کردند بالجمله چیزها گفتند که در تفصیل آن کلفت است بجبین حضرت شیخ قدس سره الاصفی
ناخوشی پیدا شد از این راه گفت که من نه وی را این بخشیده بودم کسیکه بخشیده بود مسترد
گردانید همان بزبان آوردن همان تبدل حالش چنانچه بود شد بلا تفاوت چون در خود
نگاه کرد خود را حیوان یافت غمگین شدن گرفت وخود را خواست که هلاک گرداند آهن آبدار
در دست گرفت خواست که خود را ذبح کند مردم گرفتند باز داشتند زخم بحلقوم رسانید لیکن
بسبب مزاحمت مردم ساری نشد بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی ناشنا کرد وقصد
هلاک خود کرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی نشدند چندی در غم ماند بعد مرور هنگامه
طمع برجوع مطالب سابقه که منتهی بود در گذشته وتوقع باز آمدن مطلوب از امکان رفته
ویاس کلی شد بدستور قدیم بکار و بار خود مشغول شد اینقدر باقی ماند که از قطع طریق وگرفت
اموال مردم وظلم بر خلق بوضع ناشایستهٔ سابق انحراف داشت والصلوة وصوم ظاهرا
التیام داشت وعقیدت بجناب پاک حضرت قدس سره الاصفی داشت و از انجمله
اینست که محمد اسحاق نامی از قوم افغان در بلدهٔ شاهجهانپور در خانهٔ خود حضرت

قدس سره الاصفی را بچشم باطن دیده و ظاهرا آثار توجهات دریافته و دمی حضرت
قدس سره الاصفی را ندیده بمردم دیگر از حلیهٔ مبارک نشان داد گفتند این حلیهٔ مبارک
حضرت شیخ قدس سره الاصفی ست و دمی متوجه بسمت بانسا شد بعتبه بوسی مشرف شد
درخواست بیعت نمود حضرت قدس سره الاصفی گفت بیعت خواهی کرد حالا بذکری مشغول
شو وی را در مسجد برد و تلقین ذکر نمود بمجرد تلقین یافتن آواز هاتف شنید بعد دو سه روز
در تزاید شد هر روز ترقی در ترقی روزی پیش حضرت قدس سره الاصفی مطربان بغنا
بیتی می گفتند و حضرت قدس سره الاصفی در حال حسن بود بنده درگاه از محمد اسحاق گفت
میل بسرود داری وی در مسجد نشسته گفت خبر میدهد که حضرت را میسر دو کامل وجود
ترا نمی رسد تو ناقص هستی بدانکه در استماع سرود اختلاف فقهاست بلکه امام شافعی و شمس
الائمه سرخسی از فقهای حنفیه و شیخ ابو یزید بسطامی و شیخ ابن عربی رضوان الله تعالی علیهم
قائل بحل اند و تفصیلش در موضع وی ست و گاه باشد که مباح بعارضی ممنوع میشود چنانچه
نکاح آنکس را که حاجب از ذکر الهی باشد چنانچه از نفقه و کسوه و سکنی عاجز باشد پس
بعد نکاح در کسب آنها مشغول پس آن خلوات از دست رفت همچنین سرود است که هر چند
مباح ست چنانچه اکثری از علما بوی رفته چون اشعار سرود علی الخصوص اشعار هندیه
مشتمل بر مضامین عشق مجازی که متعلق به نساء و امارد ست و آهنگها که فسقه را ذوقی
(بزنان و کودکان ۱۲ منه)
بعید از جناب الهی باشد میباشد پس اینچنین سرود امثال اینچنین مردم را مباح نباشد
(دو بر داده شده ۱۲۵ منه)
ازین راه محمد اسحاق بخطاب لایلیق مخاطب شد روزی در مجلس حضرت قدس سره
الاصفی حاضر بودم ذکر سرعت محمد اسحاق در تاثر بود گفت اگر در آنوقت التفات بدرخت
املی که ثمر هندی اهل فرس وغیره می نامند می کردم وی هم متاثر می شد و تاثیرات

دیده ظاهرا و دمی — بانسا — بود در روز — پیش حضرت شیخ قدس — حضرت شیخ قدس سره را — الوجود و ترا — مشغول باشد پس — که بعید

حضرت شیخ قدس سره الاخفی بر اصحاب خودش زیاده زیاده بود تفصیلش خالی از عسر نیست
و از انجمله اینست که شخصی در ملک دکهن در کسب اسباب معاش دنیاوی پریشان
احوال بود وقتی در اغتمام بود که صورت حضرت شیخ قدس سره وی را نمودار شد دلاسای
کرد روز دیگر همچنین و چون این معامله در حالت یقظه بود تفاوت در معامله و احساس یقظه
نکرد دانست خودش نزول فرمودند وی را علم هم شد که حضرت شیخ اند قدس سره و گاهی
ندیده بود و بعد از ان مرفه حال شد و اسباب دنیاوی زیاده زیاده از کفاف شد چون
مراجعت از ملک دکهن باین سمت نمود بوطن خودش که قصبه ملاوده ست قاضی شده آمد
رخصت توقف روا نداشت و آمد بشرف بیعت مشرف شد از بعض یاران شنیدم که حضرت
شیخ قدس سره الاخفی متوجه بسیر شد چنانچه عادت شریفه بود که در اکثری از اوقات علی الصباح
بر اسپ سوار شده بجانبی از بیابان و بیشها و سواحل جوها متوجه می شد و اگر مرکب نمیبود پیاده
سیر فت بصاحبزاده والا سید غلام دوست وفقه الله تعالی لما یحبه و یرضی و ورثه ملا و فق
ولیه قدس سره الاخفی گفت که اگر شخصی بیاید وی را نشانید و تواضع کنید من باز گشته
بسیرم متردد خاطر نشود و باز متوجه بسیر شد بعد چند ساعات آن عزیز آمد و نظر رسید حضرت شیخ قدس سره الاخفی
بعد از ان حضرت شیخ قدس سره الاخفی مراجعت نمود و بیعت وی را پذیرائی آورد و روزی در خدمت
حضرت شیخ قدس سره الاخفی نشسته بودم ذکر احوال صلاح خیر بود و اندرین اثنا گفت
که بخطاب من لا شیخ مخالفت مخاطب شدم که فلان ولی ازین عالم در ملک دکهن رحلت
کرد بنماز وی زود رفتم مردم را دیدم که از دفن فارغ شده ام بر مزار نماز گذاردم مراجعت
نمودم در اثنای راه در قصبه ملکا که در دکهن ست بان شخص ملاقی شدم و سبب سیدت
در حالت دفن آن بود که بمجرد سماع خطاب بعارضی توجه بآن امر نشد فی الجمله مکثی شد

و از انجمله اینست که بعض یاران را در معامله وید یاد ندارم که در یقظه بود و یا در نوم

ولیکن نوم و یقظهٔ وی متساوی ست چه در حالت یقظه پیوسته احضار اموات و غیب احضار

روحانی داشت بالتفات ولی التفات و هرگز مئونت توجه و مراقبه را محتاج نبود که در گل

فرو میرود تا آنجا رسید که تا تحیین فرو رفت و سر فقط برون ماند اندرینوقت حضرت سید عبد الصمد

رحمه الله تعالی و بارک الله فی اخلافه نمودار شد و گفت که نمی بینی که این چه کرد حضرت شیخ قدس

سره الاصفی می گفت که در دل داشتم که این یار خلاص از ورطه یابد و این دوست تر داشتم

بعد ازان دید که سگها خوش لباس و زنجیرها زرین دارد و شرمنده و سرنگون بعد ازان آن یار

خلاص یافت سبب وی آن بود که وی قاضی شده بود و حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار

بسیار ناخوشی از قضات زمان داشت بعد ازان یار بحضرت شیخ قدس سره الاصفی متلاقی

شد و گفت که من باین بلا مبتلا بودم مارا خلاص نکردند ظاهرا حضرت بوی فرمود که خلاص

ازینجانب بود بخودی خود نبود هر چند بظاهر دست گرفته نکشیدم و در وقتی می گفت که از

توجه من خلاص یافت باز حضرت شیخ قدس سره الاصفی ازان یار پرسید آن سگها کدام بود

آن یار گفت اَلدُّنیا جِیفَةٌ وَطَالِبُهَا کِلَابٌ پس حضرت شیخ گفت که بهرچه بقضا

راضی شدید گفت من انحراف نمودم و هرگز قاضی نخواهم شد بعد ازان تا آخر عمر

قاضی نشد حضرت شیخ قدس سره الاصفی می گفت که آن سگها قضا بودند **و از انجمله**

اینست که حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی از دعوات اسما بهر امور دنیا و نی یاد نمی

هرگز نمی دانست و نداشت مگر حدیث دوست که وی را تکرار می کرد و دگر هیچ لیکن مقام وی

بدرجهٔ سنام علیین و صدیقین رسید مکاشف بدعوات و تاثیرات اسمائی شد و بهر امری که

ملتفت بوی می شد و با توجه تام می کرد صورت فعلیت می گرفت و بالجمله برغبت و رضا

هر چیزی را که میخواست میشد و امثال جزئیهٔ وی بیشمار خواهد بود **و از آنجمله اینست** که زنی متشکی آسیب جن بود و اولیای وی آمدند ظاهر ساختند حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی شد و خادم را گفت که بچابکی وی را بزن و تا چند چابک بر بدن وی رسانده فی الفور بحالت قدیم رسید تا این زمان اثری از جن بر وی ظاهر نیست **و ازین جمله اینست** که آن یار که حادثهٔ قضا داشت گفت که عسرت از حد گذشته چیزی بفرما حضرت شیخ ملهم شد بآیتی کریمه وی را التعلیم نمود و وی چند بار خواند تیسیر بسیار شد تا این زمان مرفه ست حضرت قدس سره الاصفی در اکثری از اوقات می گفت که عجب است از ان یار که این چنین حال را مشاهده نمود و طلب اسباب معاش از وی نرفت لیکن بدانکه آن یار هر چند متلوث بافزونی اسباب معاش که عبارت از زر و مال ست و اسباب وی مثل تمسک اراضی مخرجهٔ غلات بود لیکن احیای شب دارد و بذکر مشغول می باشد و مناسبت بارواح دارد و معتقد توحید وغیره رموز **و از آنجمله اینست** که عالم جن مسخر وی بود بی تسخیر صورت جن حاضر میشد اگر وی را می گفت که شخصی را که آزار میدهی بگذار می گذاشت لیکن حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بگذاشت نمی شد مگر احیاناً چه وی مرضی دوست می طلبید و سوای ذکر وی چیزی دیگر دوست نمیداشت و ازین قبیل حادثهٔ عجیبه و غریبه ست که شخصی از عصبای این ناظم این جواهر در سلک تحریر و از نسخهٔ قطبی که شرح شمسیه باشد تا اوان شرح مواقف سامع و قاری این ناظم بود و اولیای وی عزم مناکحه وی کردند در قصبهٔ فخرپور که در نواحی بهرائچ ست خطبه وی کردند بعد از ان بمناکحت متوجه بآن قصبه شد مردم کثیر همراه شد چنانچه عادت اهل هند ست در اثنای راه مریض شد بی سبب ظاهر چون بآن قصبه رسید مردم وی را سوار کردند بر اسپ چنانچه عادت هند ست که مناکح را سوار بر اسپ کرانده میبرند

ظاهر از پشت اسپ افتاد مردم متعجب شدند و تی می گفت که گویا کسی از اسپ فرو آورد
مناکحت کرده و مراجعت بخانه نمود که از ان قصبه چهارده و یا پانزده کروه مسافت دار
ولیکن به بیماری تپ وغیره و درین اثنا احتباس بول قریب شب و روز تمام داشت
بعد ازان زوجه وی را بخانهٔ ابوین فرستادند چنانچه عادت هند ست که تا چند سال ا
نکاح زن بخانهٔ ابوین می ماند و گاه گاه بخانهٔ زوج می آید تا آنکه الفت کامل گیرد پس بعد چند
ماه چون بیماری رفت و صحت کلی شد عزم آن قصبه که خسر پوره ست نمود چند صورت
اجنه بجناب حضرت شیخ قدس سره الاصفی حاضر شده و گفت که آنرا منع کنید تا خطره رسد
بجانب آن قصبه نماید حضرت شیخ قدس سره الاصفی بعض یاران که از عصبات وی بودند گفت
که وی را منع کنید تا گرد این کار نگردد ورنه بلائی خواهد رسید چون وی و اولیای وی
عقیدت بجناب حضرت شیخ قدس سره الاصفی نداشتند امر وی را بجانب پشت نهادند و
مجوز عزیمت مرکوزهٔ خاطر شدند پس مقرر کردند که فردا متوجه شود از خواب در آخر شب
بیدار شد بیدار ساختن و جن چون مرکوز خاطر عزم سیر بسمت آن قصبه بود و دانست
که مردم برای سفر بیدار ساختند از ین راه گفت که کتاب من که فلان ست همراه بگیر
یکی از ان و جن آن کتاب را گرفت بوی داد بعد ازان می بیند دو شکل مهیب سیاه رنگ
جسیم و بر شکل مردم پهلوان یکروه یکی از انها وی را گرفت و بر داشت بدیگری که بکنار سقف
از کاه و چوب بود داد و تی گرفت در هند خانه را سقف از کاه و چوب بهامی سازند و بر دیوار
می نهند و ستوی بعد از اراضی خانه نمی کنند بلکه دیوار یک جانب مرتفع میسازند و دیوار
که در رو در و ید خل ست از وی پست می نمایند تا باران در هنگام پشکال منحدر شود و در
وقت هوش از وی رفت بعد لمحه مردم خانه بیدار شدند و تی را نیافتند تجسس نمودند اثری

ندیدند و در سوز خانه بسته یافتند نالان گشتند چه شد و کجا شد و که برد و کجا رفت ۵
(اعاظم ۱۲ ش)

آن چشم و چراغ من کجا شد		و آن میوهٔ باغ من کجا شد	

وی بعد افاقت می گفت که در آنوقت آواز ناله چنین و چنان می شنودم و هیچ القصه وی
خود را در نواحی قصبهٔ دیوی که از وطن مالوف وی که قصبهٔ سهالی نام دارد سه کروه کلان که
موازی سه فرسنگ خواهد بود در کنارهٔ حوضی یافت و در افاقت آمد حیران ماند آن طی در حق
بعض این مسافت از سر اقدام بود چه در پاهای وی آثار رنج سفر هویدا بود چنانچه آبلها
و شکستگی آنها و ورم که ازین پیدا می شود و وجع در بشرهٔ پاها در جنبش و نیز بعض مردم که در
نواحی دیوی رونده بودند وی را در دویدن یافته و دران هنگام در طرفة عین یک
چادر رنگین کرده آن جنها آورده بوی دادند ظاهر رنگ زرد بود بعد از ان از ان قصبه
قصبهٔ دیگر قریب یافته ازین سبب در انجا رفته بخانهٔ کسی از مقیمان آن قصبه مانده و صاحب خانه
بتواضع پیش آمد و از وی حال خود را پوشیده و بشب بخانه محفوظ مانده چون از خواب بیدار
شد خود را در کنار آن حوض یافته که زیاده از نیم کروه از ان قصبه بود حیران شده چه کند
سعی بجایی نمیرسد بلکه مجال سعی نداشت درین اثنا در افاقت ست پس عزیمت آمدن بخانه
خود نمود بوقت شام بخانه رسید تمامه روز در قطع مسافت سه کروه گذشت بسبب ضعف
و خراشیدگیها در هر دو پا اندرین هیچ اثری آسیب جن نیست پس ازین خویشان وی
پیش حضرت شیخ قدس سره الاصفی آمدند و التجا در تفقص ازین آسیب آوردند حضرت شیخ قدس
(غلاصی ۱۲ ش)
سره الاصفی التفات نکرد هر چند این قدر کفایت داشت که التفاتی میکرد و الله اعلم با سرار
عباده هر چند از اتمام قصه تعلق باین رساله ندارد لیکن چون قصه شانی داشت بنظر
عوام اقتضای آن کرد که اتمام باید نمود پس بشنو بعد چندی درویشی از ملامتیه که حال

آن
می شنیدم
و دیگر هیچ
دیوا
طی بعض
طی این
جنبش
طرفة العین
آوردند
و بوی
دادند بعد
تمام
پایها پاها
اثنا هیچ

قوی داشت پیدا شد و بیماری که از قوم حلاق سر باشد چیزی تلقین نمود وی آسیب زده را در خانه نشاند و بیرون خانه بفاصله چند گز نشست و گفت اگر جنها چیزی بگویند جواب ندهد و هرگز با آنها تکلم نماید بعد ازان یار آن ملامتی در خواندن اسما مشغول شد بعد ساعتی آن جنها نمودار آسیب زده شدند بهمان صورت مهیب که پیش ازین در وقت بردن ظاهر بود آن هر دو جن شور کردند و تهدید و تخویف نمودند که ما از اجنه هستیم بر انس غالبیم آن جواب نداد و درین شغب چندی گذشت بعد ازان بالحاح و عجز پیش آمدند مطابق وصیت جواب نداد بعد ازان بسیار عجز و آرزوی تفصی خود ها کردند سود نکرد لاجرم سست شدند طاقت جنبش و حرکت نماند پس آنها را در دو شیشه بند ساخت آن هر دو جن شکل دود شده داخل آن هر دو شیشه شدند و اگر کسی میخواست که بردارد بشق نفس می داشت و بار آنها را برون آورد شکل دخان بر آمدند و بهمان صورتها متصور شدند باز در شیشها در آورد و در بیتی ظاهر او در نواحی زید پور که از حضرت بالشاه صاحب الله تعالی چهار کروه باشد دفن کرد و گفت اگر آن شیشها بر آید طاقت برون شدن ندارند حالا هیچ تردد خاطر نیست چنانچه چند فرزند شده و از فرزند کلان فرزند شده تا این زمان این تحریر و انشاء الله تعالی نسل از دیگر فرزند هم خواهد شد الی ماشاء الله تعالی و از انجمله اینست که بمقتضای من کان لله کان الله له الکل تاثیرے بسیار بود آزین راه بهر که در بعض حالت که از خود غائب می شد و می دید بر حق تعالی و می شنید بشنید حق تعالی و بطش میکرد ببطش حق تعالی نظر میکرد و متاثر می شد چنانچه روزی دران حالت باشد وی دیگر حال باشد نظر بر سگی افتاد حالت وی متغیر شد در هر وقتیکه اذان می شنید بهر حالت که می بود برخاسته دویده بدر دروازه مسجد آمده آواز می کرد مؤذن چون الله اکبر گفت وی هم آواز خود می کرد چون مؤذن شهادت میگفت

وی هم آوازی کرد تا آخر اذان چون مؤذن از اذان فارغ می شد وی هم از آواز
کردن می ماند بجائی که بود میرفت همچنین سالها گذشت و از ینجاست که آن سگ را
خلوصی در عقیدت بود از ین سبب حضرت شیخ چون بعزم سیر بر می خاست وی همراه
می شد روزی حضرت قدس سره الاصفی از اسپ فرود آمد و گلیم خود فرش کرده
نشست با حبیب مجاور شد اسپ در سرکشی آمد و گریخت و حضرت شیخ قدس سره
الاصفی متوجه نشد چه از زخرفات دنیاویه التفات نداشت آن سگ دوید و سد راه اسپ
شد تا آن زمان که اسپ ایستاده شد باز آمد رو بجانب حضرت قدس سره الاصفی می آورد
و اشارت بسوی جانب اسپ می کرد بعد از ان شخصی آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی بوی
گفت که همراه این سگ رو و جائیکه برد برو و آن شخص همچنان کرد دید که اسپ در ان نواحی
هست گرفت آورد ظاهرا چون آن سگ مرد حضرت شیخ قدس سره الاصفی حکم بدفن وی
نمود و بی تکفین و غیره اسباب موتی مردم **و از آنجمله اینست** که حضرت شیخ قدس سره
الاصفی در زیر درخت برگد بر کناره جوی کلیانی گلیم خود را فرش کرد و بکناره جوی رفت تا
وضو سازد بعد فراغ وضو بر فرش خود آمد دید که ماری سیاه که از اخبث مارها باشد بر فرش
نشسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت اگر بقصد فساد آمده برو مار گفت که من بهر
استماع ذکر آمده و اولیاء الله تعالی را نمی گزم و مستمع ماند و رفت **و از آنجمله اینست**
طبیعت حضرت شیخ قدس سره الاصفی مائل بامرد که پرسوتم نام داشت بشد در بلده بهر جیچ
اگر جائی سوار شده میرفت آن محبوب را همراه می یافت چنانچه میدانست که وی بعین
جسد خود همراه ست از نوائب زمان هتشکی در د سر شد چنان استیلا گرفت که قرار نداشت
گاهی سر را بلند می کرد و گاهی بر فرش می مالید کسی گفت وید افلان و فلان می بینند کسی

که درد وی دور کند حضرت شیخ قدس سره الاصفی متوجه بوی شده درد وی را کشید
فی الحال وی صحت یافت و درد بر سر مبارک مستولی شد و آزار بسیار شد پیش درویشی
رفت و حال را ظاهر کرد وی به نصیحت پیش آمد چه لازم بود که بر هندو بچه اینچنین کردن
حضرت شیخ قدس سره الاصفی چیزی نفرمود بعد ازان آن درویش ورد وی استعمال
کرد آن وجع فرو شد و صحت شد این بنده درگاه گمان می برد که این حیلهٔ ملامتیه است
غالب آنست که بالتفات حضرت شیخ قدس سره الاصفی صحت است بعد ازان حضرت
شیخ قدس سره الاصفی بزیارت مرتاضی متشرع که دقیقه از دقائق سنت نبویه صلوات
الله تعالی علی صاحبها و علی آله نگذاشته رفت و کیفیت همراهی آن معشوق گفت آن شیخ
مرتاض گفت اگر آن هندو بچه را شائبه از محبت الهی می بود ظن می بردم که وی بجذوبش
حاضر بود خطرهٔ شماست که رو نمود اندرین اثنا حضرت میر سید عبد الصمد علیه الرحمة و بارک
الله فی اخلافه بحضرت شیخ قدس سره الاصفی ظاهر شد و گفت محبوب را در خود باید نگریست
و خود معشوق خود باید بود در نیوقت معشوق را در خود و اعضای وی را عین اعضای
خود یافت بمجرد این دید محبت وی از دل رفت بعد ازان چون وی را می دید در نظر
حسن و زیبائی آمد و وی قبل ازین متوجه بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی نمیشد
حالا میل طبع وی بجانب حضرت شیخ قدس سره الاصفی بسیار لیکن چه الآن قد ندمت
و ماینفع الندم قد ضیعت اللبن بالصیف **و از انجمله اینست** که روزی در قصبهٔ امیتهی
بود زنی در چاه افتاد و شب بود حضرت شیخ قدس سره الاصفی در نواحی آن چاه میگذشت
حالش دریافت ترحم و احسان بر حالش بر وی صورت گرفت عنایت بوی نمود
متوجه بحال درمانده شد وی ازچاه بر آمد مردم متحیر بودند چون بردن آرنده ظاهر نبود

بعض مردم بجو ونسبت می کردند آن زن می گفت که من وی را می شناسم از این مردم که
می گویند نیست **و از انجمله اینست** در مجلس بعض علما حرف خرق عوائد در میان
شد و وی استجاب کراماتی که حضرت سیدة النساء فاطمة زهرا رضی الله تعالی عنها از پیغمبر خدا
صلوات الله تعالی علیه وعلی آله دیده که ردای مبارک از پس به پیش می کشید ند اندام مبارک
حائل نمی شد بی تکلف از طرفی بطرفی می آمد حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت حالا هم بفیض
رسول خدا صلوات الله تعالی علیه وعلی آله الطاهرین امثال وی که خلفای باطن باشند
میتوانند شد پس گفت چادر را بکشید کشیدند بها نظر یافتند سر دو طرف چادر را گرفته کشیدند اندام
مبارک حائل نشد و در اکثری از اوقات می گفت ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند انچه مسیحا می کرد روزی در کنار حوضی کلان که بسیار مطبوع ست در نواحی
موضع ساو اسنو واقع ست نشسته بود و گفت این قدرت منحصر بکسی نیست بالفعل هم
می شود بدانکه بعض مردم گمان می برند که خرق عادت که از انبیا علیهم الصلوة واقع شود
از اولیا نمی شود این حرف عقل زود بقبولش متهم نمی شود چه احیای موتی از اولیا مکرر یافته شده
و همچنین غیر وی بلا شبهه بلکه فرق این ست که بر دعوی نبوت اگر صادر شود
تصدیقا لها معجزه ست ورنه کرامت خواه از امثال یا یصدر عن الانبیاء علیهم الصلوة
علی نبینا وآله الطاهرین وهو الاحق بالقبول والله اعلم **و از انجمله اینست** که بعیادت
بعض مریدان رفته بود و وی بمرضی مبتلا بود که صحت از وی متوقع نبود و صاحب فراش بود
چون بلقای خجسته حضرت شیخ قدس سره الاصفی بهره مند شد و گریست و گفت بعد
استغفار و تسلیه که بهر شدت بیماری و یا خوف مرگ نمی گریم بلکه درین اندیشه ام که در بشورت
مرض گرفتارم که از حضور صحبت صاحب معذول میشود این حالت مرا گریان نماید چون حضرت شیخ

قدس سره الاصفی حال وی مشاهده نمود و اسم رحیم متجلی شد پس گفت که فلان ول قوی دارد
والله تعالی یاد دار بعنایت الهی صحت ست و مراجعت بخانه نمود پس در صحت هر وقت
مترقی بود چنانچه همون روز بخودی خود نشست و از بستر برخاست و آمد و تناول کرد
و بروز دویم گویا که هیچ اثری از مرض نبود و **از انجمله اینست** که چون پیوسته
مع الحق تعالی بود از محرمات طعام که وجه حرمت وی ظاهر نیست اطلاع می یافت
و یا حاجتی پیدا می شد که از تناول آن باز می ماند و اگر کسی بدکردار تلبیس نموده بلباس
صوفیانه بوی در چاره می شد التفات نمی کرد بلکه انحراف و تحقیری نمود با وجود که تواضع و
با صوفیان و اهل لباس زیاده از آن بود که تصور نموده اید از ین راه روزی
حاکمی بلده لکهنو که اقتدار و شوکت شاهانه داشت بلقای مبارک در خانه شیخ دوستی
که حال قوی داشت و از ماسوای حق تعالی در همه احوال و اوقات در گذشته بود و بنیاد
عمران تجرید از نو محکم ساخته و بذروه سنام تفرید و عشق حقانی رسیده بهره مند شد
و دعوت نمود حضرت شیخ قدس سره الاصفی قبول کرد بوقتی طعامی عجیب ساخته فرستاد
بوقت دیگر طعام ضیافت حضرت شیخ قدس سره الاصفی می بیند که یک بچه
اسپ خوبصورت و خوش رنگ را مردم گرفته و ران وی جدا می کنند حضرت شیخ
قدس سره الاصفی گفت برای چه برین تعذیب مینمایند گفتند بهر خوردن شما حضرت شیخ
از تناول آن طعام عجیب متنبه شد بوقت دیگر که طعام قسم بقسم آمد حضرت شیخ قدس
سره الاصفی گفت همه مردم بخورند برای من نگاهدارند درین وقت میل طبع نیست
بوقت دیگر اگر میل خواهد شد می خورم چون مردم خورده مطابق إِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
متفرق شدند و مردم آن حاکم هم رفتند آن طعام که نگاهداشته بود گفت من نخواهم خورد

خرج نماید شیخ دوست محمد چون بر بشرهٔ حضرت شیخ قدس سره ملالتی دید گفت چرا ملول هستی حضرت شیخ قدس سره الاصفی گفت بهر این معامله شیخ دوست محمد کلمات گفت که از وظاهر می تواند شد که در اطعمهٔ امرا و حکام اشتباه و اختلال است و از صحبت آنها احتراز می باید نمود و ازین راه نیز حضرت شیخ قدس سره در سایهٔ درخت املی نشسته بود که ناگاه یک درویشی آمد و سلام علیک نمود بطریق قوم ملامتی هند به حضرت شیخ قدس سره الاصفی هرگز هرگز متوجه بوی نشد و روی خود را از وی میگردانید و وی را سائیس می گفت و حرفها در شان وی بزبان میراند که هرگز از شان وے نباید علی الخصوص با مردم درویشان چه با آنها حسن سلوک چندان داشت که ما عَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ حاکی از وی است چون سوال می کرد همین طور از وی معامله می کرد و الحاح در سوال هیچ سود نکرد همه مردم حضار در تحیر و تفکر شدند که باین معامله از درویشان در پیش نمی آید باز آن درویش راه گرفت یک دو ساعت نگذشته باشد که مردم از بدوسرای یا از آبادانیها که قریب وی اند آمدند و گفتند سائیسی بود اسپ را اصلاح می نمود و فلان فلان چیز را بدزدی گرفته برده ظاهر ا بلباس فقرا تلبیس نموده رفته مردم حضار گفتند اندرین ساعت رفته است تفحص کنید آنها در تجسس وی شدند و همچنین وقائع دیگر و احصای کرامات خالی از کلفت نیست اینقدر مر مهتدی را کفایت دارد و الله الهادی للاتمام فلله الحمد و علی نبیه و آله الصلوٰة والسلام و رضوان الله علی اولیائه الکرام فقط

تمت

رزاق عالم را شکر بیحد و نبی اکرم را نعت بیعد که کتاب فوائد انتساب مجموعهٔ مناقب علیه موسوم به مناقب رزاقیه در مطبع مجتبائی واقع شهر لکهنؤ بماه جمادی الثانی سنه ۱۳۱۳ه مطبوع گردید

تاریخ طبع مناقب رزاقیه از طبع قال الاناسی محمد عبد العلی مدراسی عفی عنه

بعد حمد خدای هر دو جهان / پس نعت رسول رحمانی
باد مکشوف حال این ملفوظ / بر دل اهل راز یزدانی
شاه خورشید احمد از پی فیض / شد بتکمیل طبع آن بانی
ذات والاش همچو اسم خودش / مثل خورشید هست نورانی
حرف حرفش بود مریدان را / پی تعلیم علم عرفانی ۱۳۱۳
حسن تصحیح آن چه خوش فرمود / شاه سید غلام جیلانی
وه چه صحیحت که با حواشی کرد / صحت نسخهٔ خداوانی
جوهر کان علم درویشی / گوهر بحر راز پنهانی
واقف جذب عشق رزاقی / کاشف سر باقی و فانی
فیض خاصش چه قدر عام نمود / کرد جمعیت پریشانی
در بهم کردنش چه مشکل بود / شد بدل وقتش آسانی

مصرع سال طبع گفت آسی
طبع شد عقل هوش عرفانی ۱۳۱۳

ایضاً

محمد الرزاق حمد الرزق طیب / شکر الخلاق شکر الحق طاب
اندرین ایام برکت انضمام / طبع شد ملفوظ رزاقی نصاب

قصیده

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف جناب

مولوی محمد حسین صاحب

نبیرہ بانسوی [illegible]

[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف حضرت مطلع انوار صمد مولوی سید شاہ رؤف احمد صاحب رافتی بانسوی قدس اللہ سرہ العزیز

ای شہ قطب زمان ای ہادی ہر دو سرا
کردہ بہر گمرہان ذات تو ایزد رہنما

شمع بزم ملک و ملت نور چراغ معرفت
گوہر یکدانہ برج عنایات خدا

روی بر خاک نیازم با دل پر آرزو
قیصر و فغفور پیش بارگاہت جبہہ سا

تا کہ باشد گشتہ از خاک قدومت مستنیر
شد بہ پیش ذرہ اش خورشید تابان بیبہا

آبروی گوہر عرفان ز فیض دست تست
مستفیض بحر احسان از ثریا تا ثری

معنی الفقر فخری تا زمان مستور بود
ذات پاکت کرد ظاہر از لب معجز نما

گلبن باغ حسینی سرو بستان حسن
زیب گلزار ولایت شیخ جود و سخا

خاک درگاہ تو باشد پیش ارباب یقین
توتیای دیدہ عرفان و چشم اتقیا

آفتاب طلعت تو ہر کجا شد پرتو فگن
میشود دریوزہ گر خورشید ہر صبح و مسا

میزداید زنگ از آئینہ دلہائے خلق
خاک درگاہ تو شاہا میکند کار جلا

زائران روضات را مژدہ جنت مدام
میدہد ہر سو سروش غیب ہر صبح و مسا

مطلع

[illegible]

شمع عرفان و حقیقت یافت از تو فروغ — آفتابِ معرفت بگرفت از رایت ضیا

شرحِ وصفت بر لبم مُهرِ خموشی می‌نهد — ای دل و جانم فدای نامِ پاکت مرحبا

عقلِ انسانی چه باشد تا باسرارت رسد — من کجا و فکرِ مدحِ ذاتِ پاکت از کجا

سائلم امیدگاهم در همه عالم تویی — غیر از پیشت برم پیشِ کی دستِ التجا

الغیاث ای دستگیرِ بیکسان من بیکسم — الامان فریادرس ای مرجعِ شاه و گدا

گوشهٔ چشمی بمن ای ملجا و ماوای من — یک نگاهِ لطفِ تو کافی ست در هر دو سرا

سائلِ یک جلوهٔ دیدار پیشت آمدم — کاسهٔ امید لبریزِ تمنا کن شها

از گلِ دیدار پُر کن دامنِ نظاره را — ای که از تو یافته باغِ جهان نشو و نما

دیدهٔ جانم شود ای کاش فرشِ راهِ تو — مدعائی دل همین ست و همین ست التجا

عرضِ حاجت طعنه بر رگِ اجابت میزند — تا نمیدارد به بختِ خود حصولِ مدعا

سائلی کی گشت محرومِ تمنا از درت — آستانت بهرِ یک عالم بود حاجت روا

دشمنِ ظالم ز هر سو چیره‌دستی می‌کند — داد خواهم از جنابِ پاکت ای نورِ خدا

جانِ شیرین همچو حنظل تلخ شد از خطرا — دفع فرما از سماجین حصولِ مدعا

کشتیِ عمرم بگردابِ فنا افتاده است — آه لطفِ تو بساز و گر بساحلِ آشنا

گرچه من عصیان شعارم لیک پیشت آمدم — بر امیدِ حلِ مشکل ای شهِ عز و علا

وقتِ یاس و رنج و حرمان تا کجا جانم شود — چند گردم تا کجا از موطن و مسکن جدا

صبحِ محشر چون برآرم من سر از جیبِ کفن — جلوه فرمائی سرِ بالینِ مشتاقِ لقا

چون شود خورشیدِ خاور جلوه‌گر روزِ قیام — جای آسایش بیابد زیرِ دامانت شفا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف حضرت سید فتح علی صاحب قادری رزاقی شاہجہانپوری قدس سرہ

حق نما عبد الرزاق بانسوی	مرجع عالم ہے تربت آپ کی
خاک وان کی جسنے آنکھون سے ملی	راہ حق کی اوسکو بینائی ہوئی

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

عشق اللہ مین فنا فی اللہ ہو	فضل مولے سے بقا باللہ ہو
نور حق سر تا قدم واللہ ہو	عاشق اللہ و سر اللہ ہو

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

فضل سے تیرے شہ عالی جناب	روز و شب رہتا ہی عالم کامیاب
میرے مطلب کا بھی کردو فتح باب	تو مراد اپنی کو مین پہونچون شتاب

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

کام مین میرے لگی کیون دیر ہی	کچھ جو آیا مون کا اپنے پھیر ہی
ہی تو اولاد علی اور شیر ہی	پھر تو اوسمین اب تمھین کیا دیر ہی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

قصیدہ تصنیف جناب حکیم معصوم علی صاحب چریا بن حکیم محمد غوث فتحپوری

از التفات بندۂ درگاہ شاہ رزاق
سر بہ دولت و دنیا [illegible]
بجان بگیرد ز عیش و نشاط آفاق
[illegible]

قصیدہ

ای شہ تخت ولایت خسرو ملک بقا
مقتدای ارباب عرفان کعبۂ اہل صفا
ہادی راہ طریقت پیشوای اہل دین
مالک علم حقیقت سالک راہ ہدیٰ
مرشد خلق و مطاع ہر دو عالم بیگمان
قدوۂ اصحاب عرفان قطب حق دیا

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

روضۂ عالی مثال طور ہے
بارگہ انوار سے معمور ہے
جلوہ گر ہر دم شعاع نور ہے
زائرون کا جان و دل مسرور ہے

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

اپنی شامت کے سبب بھٹکا پھرا
غیر سے تیرے مجھے ہی کام کیا
تجھسے حامی سے جو مین غافل رہا
خوشہ چین ہین سب ترے شاہ و گدا

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

دستگیرا دستگیری کیجیو
میرے عصیان پر نظر مت کیجیو
پار بیڑے کو مرے کر دیجیو
غم کے دریا سے مجھے تر لیجیو

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

عرض رکھتا ہے یہ تجھسے قادری
خادمون مین آپ کے ہو جا مری
دیکھ لو چشم عنایت سے ذری
دو جہان کی ہے اسی مین بہتری

مرتبہ حق نے تمھین عالی دیا
نائب محبوب سبحانی کیا

[illegible]

[illegible]

از تازه انشاد طبع قادر جناب مولوی حافظ محمد جان صاحب ابو الخیر بحر بی بادی

اول سپاس خالق و رزاق دو جهان — وانگه ثنای حضرت سلطان انس و جان
پس تر چه خوش بشارتی از بهر اهل دل — کامد بطبع نسخهٔ دلکش درین زمان
آن نسخه که مخزن صد راز آمده — وان رازکان نوازش جان میکند هر آن
هر حرف روکش گهر آمد باب و تاب — هر سطر رشک سلسلهٔ زلف مهوشان
هر شوشه نور شعشعهٔ مهر رد کند — هر نقطه خط کشد بخط و خال نوخطان
لفظش چه با حلاوت و معنی چه دلنواز — یارای آن کجا که شود وصف و بیان
مضمون آن چه مایه نشاط و طرب دهد — کاید فلک برقص کند گر سماع آن
بیشکه نغز آمده پاکیزه همچو جان — تا هش سزد که جان نهم و بلکه جان جان
دری چرا چنین نبود کاین کتاب حق — ملفوظ آن شهی ست که باشد جهان مکان
تاج سر ولایت و خاقان ملک فقر — فرمانروای کشور معنی بعز و شان
صاحبدل آنچنان که ندیدش کسی مدید — روشندل آن قدر که نیاید دگر چنان
آن شاه کز تجلی انوار مرقدش — شد مرز بوم بانسه منور چو آسمان
در بانسه گرچه مدفن پاکش نشان دهند — اما حقیقت آنکه بود چنینش نشان
آن مایه از خوارق معجز نمای وی — آوازه گشته است میان خرد و کلان
کاندر حساب نامد و ناید ازین سپس — خواهند اگر که شرح دهند اندکی از آن
القصه چون بنود طبع این چنین کتاب — هر هفت شد چنانکه بیانش نمی توان
از کلک جناب مصرع سالش چنین نوشت — ارشاد شاه بانسوی اوج آشیان
۱۳۱۲

خاتمة الطبع

بعون و تائید رزاق عالم و عون و توفیق خلاق جن و آدم درین زمان خیر و برکت توام رسالهٔ شریفه و عجالهٔ منیفه معروف بمناقب رزاقیه در بیان نسب و حلیهٔ مبارک و احوال وفات و کشف و کرامات مخدوم عالم و عالمیان قطب الاقطاب علما و درویشان مقبول بارگاه الٰهی مظهر کرامات نامتناهی حضرت سید شاه عبد الرزاق حسینی بانسوی قدس الله تعالیٰ سره و نور قبره بتصحیح تام و کوشش ما لاکلام سالک مسالک حقانی عارف معارف ربانی جناب مخدومی و معظمی حافظ سید شاه غلام جیلانی دام مجده و زاد فیضه حسب فرمائش مورد مراحم رب صمد مقبول بارگاه احد مهر برج سیادت مستند جناب حافظ سید شاه خورشید احمد صاحب دام فیضه بفضل الله الواهب باهتمام احقر الانام امیدوار مراحم رب قوی محمد عبد الله صدیقی لکهنوی تاجر کتب و مالک مطبع مجتبائی در مطبع مجتبائی واقع شهر لکهنؤ بخط خوب و طبع مرغوب بماه رجب المرجب سنه ۱۳۱۳ هجری مطابق ماه دسمبر سنه ۱۸۹۶ عیسوی مطبوع گردید و الحمد لله علیٰ ذلک

تاریخ طبع از نتائج طبع عالی جناب خواجه عزیز الدین صاحب عزیز لکهنوی زاد مجده

طبع شد ملفوظِ رزاقی عزیز
هست از صدق و صفا آئینه وار
گفت هاتف مصرع تاریخ طبع

شکر این نعمت بباید بیشمار
خوانِ رزقِ معنوی آراستند
شانِ رزاقی ببین آن آشکار ۱۳۱۳ھ

حرف حرف و لفظ لفظش در نظر
تا شوند ارباب معنی زله خوار
تمت بالخیر

فہرست کتب موجودہ کتبخانہ تجارتی مطبع مجتبائی جسمیں اکثر علوم و فنون کی کتابیں مع قیمت مندرج ہیں حسب الطلب شائقین آدہ آنے کا ٹکٹ بھیجنے سے روانہ کیجاتی ہے

محمد عبد اللہ تاجر کتب لکھنؤ چوک